

مردم مصر در پوشاک نیز بقناعت سر میکردند. عوام الناس ملبوس به لنگی بودند که دور کمر می بستند و کوتاهی آن چنان بود که بسر زانو هم نرسید. زنان پیراهنی تنگ و بلند می پوشیدند که بند آن سرشانه بسته میشد. اطفال اصلاً بی لباس بودند و اگر وقتی پا پوشی بپا میکشیدند منحصر بکفشی چرمی بود. دو تسمه‌ای که از آندویکی دور بند پا میگشت و دیگری از میان انگشتان پا میگذشت. توانگران کلاه‌های بافتگی سر میگذاشتند تا از آفتاب محفوظ بمانند. لباسشان در ازمنه قدیمه منحصر به کمر چین بود ولی بعدها پتاده‌ای آستین دار نیز بر آن میافزودند یا اینکه لباسی از کتان نازک دربر میکردند.

فصل دوم

تاریخ فراخته منفیس (۱) و تب (۲)

سلاطین قدیم مصر فرعون لقب داشتند. فراخته مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخشان تقریباً سه هزار سال را شامل میشود.

پایتخت مصر گاهی منفیس و زهانی تب بوده. قدرت و عمران این مملکت در عهد سلطنت توتس (۳) سوم و رامسس (۴) دوم که از فراخته تب بودند باعلا درجه رسید. از آن پس مدتی متمادی دچار انحطاط شد تا عاقبت بهمت فراخته سائیس (۵) باز در مائه هفتم قوامی گرفت لکن در ۵۲۵ قبل از میلاد بضربت ایرانیان از پای درآمد.

اساس تاریخ مصر بر تأثیر نیرومند نیل قرار گرفته است. مردم

تشکیل

مصر که بصورت قبایلی صحراگرد بدین سرزمین قدم گذاشتند

دولت مصر

ناچار گردیدند که در برابر طغیان این رود بدستکاری همدیگر

بمدافعه برخیزند و منازل خود را پهلوئی هم روی بلندبها بسازند و بندهای متعدد

(۱) - MEMPHIS (۲) - THEBES (۳) - THOUTMÈS III (۴) - RAMSÈS II (۵) - SAIS

به بندند . باین ترتیب بکشت و زرع زمین و زندگی اجتماعی و اطاعت از سرپرست عادی شدند . خاک مصر بچندین امارت (NOME) متقسم گردید . مردم مصر باسلاف خود میبایندند و مدعی بودند که این مالک را در بدو امر خداوندان اداره مینمودند . عاقبت الامر باقتضای خاک امارت‌های مزبور همه در تحت لوای در دولت درآمد : در شمال مصر سفلی که سلطان آن کلاهی بر سر داشت سرخ رنگ و خوابیده از عقب برگشته و از جلو مزین بقلابی مار پیچ . در جنوب مصر علیا که پادشاه آن کلاهی بنند و سفید بر سر میگذاشت .

سلطین مصر علیا بکرات بارقبا جنگیدند تا ایشان را بزیر ربقة اطاعت خود آوردند و مالک الزقاب تمام مصر گردیدند و از آن بعد بنام فرعون شناخته شدند . فراغه مصر تاج مخصوصی مرکب از کلاه سرخ مصر سفلی و کلاه سفید مصر علیا بر سر گذاشتند تا اعلامی از اجتماع دو دولت باشد .

نخستین فرعون مصر منس^(۱) نامداشت که شهر یار تی نیس^(۲) (مصر علیا) بود . تاریخ این سوانح قدیمه را کسی بتحقیق نمیداند . مردم مصر در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد مدنیتی داشته اند . مس را کار میگردند . خطی اختراع کرده بودند . تقویم داشتند . سلطنت منس را میتوان باحتمال در حوالی سال ۳۳۰۰ قبل از میلاد یعنی ۵۲۰۰ سال پیش دانست .

از عهد منس که بانی سلسله اول بود متناوباً ۲۶ سلسله در
 تقسیم
 تاریخ مصر
 مصر سلطنت کرده اند . تاریخ ادوار فراغه را میتوان بچهار
 دوره اصلی تقسیم نمود :

دولت قدیم بدوره اطلاق میشود که در طی آن شهر منفیس واقع در مصر
 سفلی مرکز سیاست دولت مصر بوده . مشهورترین سلطین این دوره کنویس^(۳)
 و کفرن^(۴) و می کرینوس^(۵) میباشد (در حدود ۲۷۰۰ - ۲۸۰۰ قبل از میلاد)

(۱) - MÈNÈS (۲) - THINIS (۳) - KHÉOPS (۴) - KHÉPHREN
 (۵) - MYKÉRINOS

که اهرام ثلاثه مصر را بنا کرده اند.

دولت قدیم جای خود را بدولت وسطی داد. درین دوره شاهین فرعونت منفیس را ترك کرده بر کنگره شهر تب (مصر علیا) قرار داشت. این دولت پس از پانصد سال آبادی و اعتبار در نتیجه هجوم قوم هیکسوس (۱) که از آسیا آمده و چادر نشینانی غازتگر بودند از هم پاشید (در حدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد). طولی نکشید که مصر از تحت سلطه قوم هیکسوس بدر آمد و در بازه تب پایتخت گردید. فراعنه این دوره در جنگاوری و کشور گشائی بر همه پیشی داشته و مصر را بمنتهای شوکت خود رسانیده اند. از آن جمله مشهور تر از همه توتمس سوم (در حدود ۱۵۰۰ قبل از میلاد) و رامسس دوم (در حدود ۱۳۰۰ قبل از میلاد) میباشند. در دوره مابعد بمناسبت جنگهای داخلی و هجومهای متوالی دولت مصر دچار خذلان و تجزیه گردید. فراعنه سلسله بیست و ششم که در سائیس سلطنت کردند اقتدار آنها باز گردانند ولی خیلی دیر بود و غلبه ایرانیان در ۵۲۵ قبل از میلاد یکسره باستقلال مصر خاتمه بخشید.

دولت قدیم منفیس
منس و دیگر فراعنه دو سلسله اول مقرر سلطنتشان نمی نیدس
واقع در قرب آبیدوس (۲) (مصر علیا) بود ولی از سلسله سوم
بعد تاج و تخت به سلاطین مصر سفلی که از حیث تمول و
عمران بر نواحی دیگر رجحان داشت منتقل گردید و منفیس پایتخت شد. منفیس
در ساحل یسار نیل و تقریباً در جنوب قاهره و مجاور دلتا قرار داشت و بنای
مستحکمی موسوم به دیوار سفید که میگفتند بر همان عین ساخته شده بر آن مشرف
بود ساختمان سد بزرگی را هم که شهر را از طغیان نیل مأمون میداشت به منس
نسبت میدادند. این سد هنوز بریاست ولی از خود شهر منفیس که وقتی از بزرگترین
و مشهور ترین بلاد دنیا شمرده میشده و پرانه ای هم بر جای مانده.

در منفیس جشن بزرگ مذهبی بسیار میگرفتند و جمع کثیری از اطراف و

(۱) - HYKSOS (۲) - ABYDOS

اکناف مصر آمده در آن شرکت میکردند. از همه معتبرتر جشنی بود که بافتخار حیوان مقدسی موسوم به گاو پیشانی سفید (آبی) گرفته میشد.

کهنه در محوطه‌های که جنب معبد فتاه (۱) (خداوند منفیس) واقع شده بود از این گاو نگاهداری میکردند گاو آبی رنگی سیاه و روی پیشانی لکه‌ای سفید و سه گوش داشت. زبان و اندامش را نیز علائمی خاص بود که بر غیر کهنه مکتوم میباشد. تا زنده بود آنرا مانند خدا پرستش میکردند چنانکه هیچ حیوان مقدسی تا این پایه در مصر قدر و منزلت نداشت. پس از مرگ جسد او را مانند سلاطین حنوط نموده در قبری میگذاشتند و متدبّین باز بستایش او میآمدند.

دخمه گاوهای پیشانی سفید را هاریت در ۱۸۵۱ در نزدیکی منفیس پیدا کرده است. پرستش گاو آبی که در زمان سلسله دوم ایجاد شد تا آخر تاریخ مصر دوام یافت.

در میان فرعونیه حوات قدیم مشهورترین آنها سه پادشاه از سلسله چهارم بوده اند موسوم به کیتویس و کفرن و می کرینوس که در حدود مائه ۲۸ قبل از میلاد میزیسته اند. از روی ابنيه عظیمه قائم دائمی که سلاطین سه گانه مزبور بعنوان خوابگاه ابدی خود ساخته اند امروز میتوان قیاس کرد که قدر نشان تاجچه پایه میرسیده است. ابنيه مزبوره معروف باهرام ثلاثه است که بفاصله ده هزار ذرع از شمال منفیس نزدیک قریه جیزه (۲) برپای ایستاده از روی تصویر هیچکس نمیتواند عظمت این ابنيه پر هیمنه را پیش خود تصور بکند هیچ مسافری قادر نیست که بد آنها نظر افکند و خود را خوار و زبون نشمرد.

از این اهرام آنکه بلندتر است - هرم کیتویس - ۶ ۴ ۱ ذرع ارتفاع داشته (امروز ۱۳۷ ذرع بیشتر ندارد) و طول ضلع مورب آن به ۲۲۷ ذرع میرسیده.

این هرم عظیم ترین بنای سنگی است که در ربع مسکون وجود دارد. هرم کفرن کمی از آن کوچکتر میباشد و ۱۳۶ ذرع بلندی دارد. هرم می کرینوس خیلی کوچکتر و ارتفاعش به ۶۶ ذرع میرسد.

(۱) - PHTAH (۲) - GIZH

سطح خارجی اهرام پوششی از سنگ آهك داشته كه در نهایت خوبی بر یکدیگر سوار شده و صیقلی نیز بوده ولی امروز تقریباً بکلی ریخته است . پوشش مزبور جلوی منافذ دالانهای پیچ در پیچ را که بالاخره بمدفن فرعون منتهی میشده میگرفته .

علاوه بر آن زیر پای هر يك از اهرام محوطه وسیعی ترتیب داده و در آنجا اهرامی کوچکتر برای خانواده سلطنت و معبدی که پس از مرگ فرعون مخصوص پرستش او میشد و بوسیله دالانی سر باز بمحوطه میرسید برپا میداشتند . برای تکمیل این مجموعه بامر کفرن تخته سنگ جسیمی را حجاری کردند و در جایگه جنب دالان معبد گذاشتند . این سنگ شکل ابو الهول داشت یعنی شیری با سر انسان که بر روی دوپا نشسته بود .

ابو الهول چیزی که تا نصف تنه زیر رنگ رفته بود و بعد بیرون آمدن مجسمه عظیمی است دارای ۲۰ ذرع قد و ۵۷ ذرع طول و محققاً مظهر خود کفرن میباشد . اگر پیش خود تصویر نمائید که هر يك از فراعنه علاوه بر آنچه گذشت بجهت خود و درباریان شهری سلطنتی نیز در جوار هرم خود میساخت میتوانستند حدس بزنید که در راه این ائمه پابنده چه زحمتی کشیده است . قسمتی از سنگهایی که درین جا بکار رفته از مقطع های رشته جبال آرابی می آمده و شرقاً آنها حمل میشد . برای اینکه این اجزاء را بکف اهرام برسانند راه هائی بزرگ و مایل میساختند و پس از اتمام عمل خراب میکردند . مردم مصر بالتمام در سر این کارها مشغول بودند و کتوپس و کفرن محققاً در نتیجه همین بیگاریهای پر مشقتی که بمردم تحمیل میشدند به جبابره معروف شده اندوتنها می گزینوس به دینداری و عدالت شهرت یافت .

عاقبت دولت منفیس رو بضعف گذاشت . در عهد فراعنه بیحال سلاطین باجگذار استقلالی پیدا کردند و در مصر حکومتی بوضع ملوک الطوائف برقرار شد شبیه آنچه پس از شارلمانی

دولت

وسطی

در فرانسه ظهور کرد .

سلاطین مصر علیا که اصلاً از تب بودند عاقبت الامر سلطنت مصر را تصاحب کردند و یازدهمین سلسله فراعنه را که آغاز دولت وسطی میباشد ایجاد نمودند (در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد) تب پایتخت مصر شد و جای منفیس را گرفت. مملکت باز منظم و آباد و صاحب دولتی محترم گردید.

فراعنه دولت وسطی برای صیانت حدود و نفوذ مملکت استحکاماتی مهم برپا کردند. از جانب مشرق قطعه سینا (۱) را که در تنگه سویس (۲) قرار دارد از جهت معادن مس آن بحیطه تصرف آوردند و از سمت جنوب قسمتی از نوبه (۳) را بحیال معادن طلای آن تصاحب نمودند و از این گذشته سعی کردند اقتدار خود را با شاه نیز بسط دهند زیرا در آن سرزمین جنگل فراوان بود و از حیث چوب مصر را مستغنی مینمود. معدنک چون پانصد سال بر عمر آبادی و عمران مصر برآمد فتور تازه ای در کار آن مملکت پدیدار گشت. دسته هائی چند موسوم به هیکسس که از آسیا راه افتاده بودند مواقع مستحکمه سر حد را درهم شکسته خاک مصر را بیاد هب و غارت گرفتند و بر جزء اعظم آن مستولی شدند. طرد این طایفه صورت نگرفت مگر پس از محارباتی طولانی که سلاطین تب در راه اعاده استقلال خود بعمل آوردند (در حدود ۱۵۸۰ قبل از میلاد)

تخلیه خاک مصر از اغیار آغاز عصر تازه ای گردید که دولت ثانی تب نامیده میشود زیرا درین دوره نیز از یک سلطنت سلاطین تب را مسلم بوده که بانی طرد و اخراج طایفه هیکسس شده بودند. چون دوره بحران موحش پایان رسید زندگی تازه ای سریع و حیرت انگیز در مصر پدید آمد و بعهد فراعنه سلسله های ۱۸ و ۱۹ باعلا درجه شان وشوکت رسید. فراعنه این دو سلسله حسب الرسم دست بساختمان گذاشتند و چون طایفه هیکسس در بسیاری از امکنه معابد خدایان را خراب کرده یا بتاراج داده بودند آنها را مرمت نمودند یا از نو طرح معابدی وسیع تر وشکیل تر ریختند و مخصوصاً

(۱) - SINAI (۲) - SUEZ (۳) - NUBIE

در تب که مقر سلطنتشان بود از این گونه ابنیه زیاد ساختند. بزرگترین معابدی که شاهکار معماری مصر شناخته شده و تماشای خرابه‌های آن در کرنک و الا قصر پیشنده را بحیرت می‌آورد از همین عصر است. فراغه در ساختمان مقبره خود نیز اهتمامی جمیل داشتند. مقابر این عصر شکل هرم نداشت بلکه سرداب‌هایی زیرزمینی بود که در درون سنگ می‌ساختند. این مقابر امروز در جایگاهی که موسوم به وادی فراغه میباشد و نزدیک تب قرار دارد بالتمام کشف شده و بصورت کوهی نمودار است و چون اجساد مومیائی شده سلاطین نیز با اینکه خوب پنهان شده بود بدست آمده سیمای فراغه مقتدری مانند توتمس سوم و سستی (۱) اول و رامسس دوم که پیش از سه هزار قبل میزیسته اند در موزه قاهره در مرئی و منظر عموم قرار دارد.

فتوحات
فراغه دولت جدید تب پیش از اسلاف خویش بکشور گشائی
پیداخته و درین مهم کاهرانی حاصل کرده اند. این حال را
مصر

چندین نکته سبب گردید: یکی اینکه مبارزه در راه تحصیل استقلال عزت نفس ملت را تحریک کرده و غضب وی را بر ضد مردم آسیا بجوش آورده بود و دیگر آنکه مردم مصر را پیشرفتی در فن جنگ حاصل شده بود زیرا از دشمنان خود استعمال اسلحه تازه ای آموخته بودند از قبیل ارابه جنگی که با اسب حرکت میکرد و از این ها گذشته فراغه گمان میکردند که بهترین وسیله صیانت مصر از هجوم و حمله اجنبی تسخیر اراضی مجاور تنگه سویس و فلسطین و شام میباشد. از این رو فراغه هم در نوبه گرم جنگ بوده از سمت جنوب مدام بر وسعت خاک خود میافزودند و هم با آسیا اردوهای مفصل میکشیدند.

توتمس سوم
که در مائه هفدهم قبل از میلاد (تقریباً از ۱۵۰۰ تا ۱۴۵۰) سلطنت میکرد است نیرسد.

دیوارهای معبد بزرگ کرنک اردو کشیهای او را تمام و کمال شرح میدهد و بیان میکند که چگونه توتمس سوم را فتحی بزرگ نصیب میآید. چطور دروازه‌های

دو قلعه مستحکم فلسطین و شام موسوم به ماژدو (۱) و کادش (۲) پس از محاصره
 بروی او گشوده میشود و بجه طریق ناهارینا (۳) (قسمت شمال شام) که سر چهار
 راه و قیامین آسیای صغیر و شام و بین النهرین قرار دارد رتبه اطاعت او را بگردن
 میگیرد. تومس تا کارکیش (۴) که در قسمت علیای فرات قرار گرفته راند و آنجا
 را بخیطه تصرف آورد. شوکتش بانجا رسید که پادشاهان بزرگ آسیا بجهت او تحف
 و هدایائی از قبیل جواهر و حلی و اوانی سیمین و زرین فرستادند. تومس چون
 بازگشت بشکار فیل رفت و چیزی نمانده بود تلف شود که صاحب منصبی جان او
 را از خطر نجات داد. لوحی از سنگ سباق در کرنگ بدست آمده که سرودی ظفر
 نمود بر آن منقوش است. این سرود که شرح لشکر کشیهای تومس سوم را از زبان
 آمن (۵) (خداوندگار مصر) در خطاب بشخص فرعون آورده چنین می سراید:
 « منشور حکمرانی بر کره خالك و شرق و غرب عالم را بنام تو توفیق کرده ام...
 تو با کمال جلال و جبروت خود از رود بزرگ ناهارینا گذشتی. مشیت من چنان
 بود که سر تا سر گیتی را فتوحات تو بگیرد و اقوام مختلفه با باج و خراجی
 هنگفت آمده مقابل شوکت و حشمت تو سرفرو کنند... من آمدم و زین بازوی
 ترا گرفتم تا سلاطین شمال فنیقیه را پائمال کنی. من آنها را از میان کوهپاره ها
 بیرون کشیده بیای تو می اندازم. وقتی که تو در نظر شان باطلعت من نمودار
 میشوی من اعلیحضرت را چون خداوند گاری بچشم ایشان میآورم که نور از
 جمالش تنق میکند. من آمدم و بتو مدد فرمودم تا شهر هاران سیلیسی (۶) را که
 از وحشت می لرزند از پای در آوری. من اعلیحضرت را در برابر ایشان بسان
 مهنگی مهیب مجسم نمودم که آب در قبضه قدرت او است و هیچکس را آن جرأت
 نیست که بدو نزدیک بشود... من آمدم و ترا مشمول موهبت خود نمودم تا بر اقوام
 دور دست فرماندهی یابی و مقابله میاه عظیمه را بکف آوری. من اعلیحضرت
 را در برابر ایشان مانند شاهدنی تیزیر جلوه دادم که درین جولایتناهی فرما رواست

(۱) - MAGEDDO (۲) - KADESH (۳) - NAHARINA (۴) - KARKÉMICH (۵) - AMON
 (۶) - CILICIE

و هر چه میلش بکشد بظرفه العینسی میریزد . »

این سرود بهمین منوال کلیه اقوامی را که مردم مصر در آسیا و لیبی (۱) و نوبه و جزایر بحر اتروم سراغ داشته اند ذکر میکند . شاعری که این سرود را ساخته مسلماً راه اغراق پیموده تا تلقی از فرعون کرده باشد زیرا در واقع و نفس الامر مصر را در خارج افریقا غیر از شام و فلسطین که تحت الحمايه وی شمرده میشدند چیزی نبود لکن با اینهمه سلاطین آنروز آسیا یا جزایر باولوایت فرعون ادعان داشتند و باو پاج میدادند یا دست اتحاد بسوی او دراز میکردند .

فراعنه سلسله ۱۹ نیز سلاطین بسیار مقتدر و جنگجویانی
رامسس دوم
مخوف بودند و در میان ایشان آنکه از همه معروفتر میباشد
رامسس ثانی است که تقریباً شصت سال سلطنت کرد (۱۲۳۴ - ۱۳۰۰ قبل
از میلاد) .

هیچ سلطنتی باندازه رامسس ثانی معبد نساخته و دیوار معابد را غرق توصیف
کارهای مهمی که صورت داده است نکرده .

میتوان گفت که در مصر و نوبه يك خرابه هم دیده نمیشود مگر اینکه اسم رامسس
ثانی بر آن نقش شده باشد . گاهی نیز معماران رامسس با خاطری آسوده نام اسلاف
فرعون را حاك کرده و اسم خود او را بجای آن نوشته اند . از این رو در میان
فراعنه ذکر رامسس بیش از همه در السنه و افواه مانده است . مردم یونان آنچه
کار مهم در مصر صورت گرفته بود باو نسبت میدادند و روایت میکردند که رامسس
تمام آسیا را گرفته و تا هند ناخته است . حقیقت آنکه رامسس ثانی خاک مصر را
از جانب آسیا وسعت داد و بصورت حکومت خود را بر فلسطین و شام مستقر ساخت
لکن قسمت شمالی شام از دستش رفته و ضمیمه خاک دیگری گردید که موسوم
به سلطنت هیتیت (۲) بود و در آن عصر کرب و قری داشت . رامسس با قشون هیتیت
مصاف داده در کادش جنگ سختی کرد ولی از این جنگ نتیجه ای نبرد و بهتر

(۱) - LIBYE (۲) - HITITE

آن دانست که با آفقوم عهدی بگذارند و حسی دختر پادشاه آن صفحه را نیز بزنی بگیرد. شرح جنگ و متن معاهده در دیوارهای معبد کرنگ نقر شده است. شرح واقعه در نوشته های رسمی چنین آمده: لشکری از قشون مصر در حال حرکت بود که ناگهان نزدیک کادش دچار حمله گردید و باحالتی مشوش پس نشسته باز در ریخت ضمناً دو هزار و پانصد عرّاده از هیتیت از دنبال قشون مصر روان بود. خود رامسس نیز که از جایی خبر نداشت چیزی نمانده بود دستگیر شود ولی قشون هیتیت همینکه وارد اردو شد جز غارتگری خیالی در سر نداشت.

« چون اعلیحضرت ابن حان بدید برایشان غضب کرد. اسباب حرب برگرفت و زره در پوشید و چنان شد که گوئی بعل (۱) تجلی کرده است سپس از پی آوردن اسب برای افتاده بچابکی بدست آورد و یگه و تنها بر صف دشمن زد درین موقع اعلیحضرت مانند سو تخون (۲) خداوند بود که در پردی تالی ندارد. شاه به کشتن و یستن دشمن پرداخت و همه را درهم کرده برود خانه انداخت » سپس شاه چنین میگوید: « من همان موقعیکه تک و تنها بودم غلبه کردم. سرباز و عرّاده هر چه بود پشت کرده مرا تنها گذاشته بود. بحقیقت لطفی که رع (۳) در حق من دارد قسم یاد میکنم که اعلیحضرت ما آنچه درین باب گفته فی الواقع همه را انجام داده و پیاده و عرّاده نیز شاهد واقعه بوده اند. »

معذلت فرعون درین بیانات کمی برای گراف گوئی رفته زیرا از همان نقوش برجسته این نکند بخوبی بر میآید که دسته های تازه نفس قشون مصر تا خبردار شدند بشتاب دویده هم چنان رامسس را خریدند و هم چنان کردند که شکست بفتح مبدل گردید.

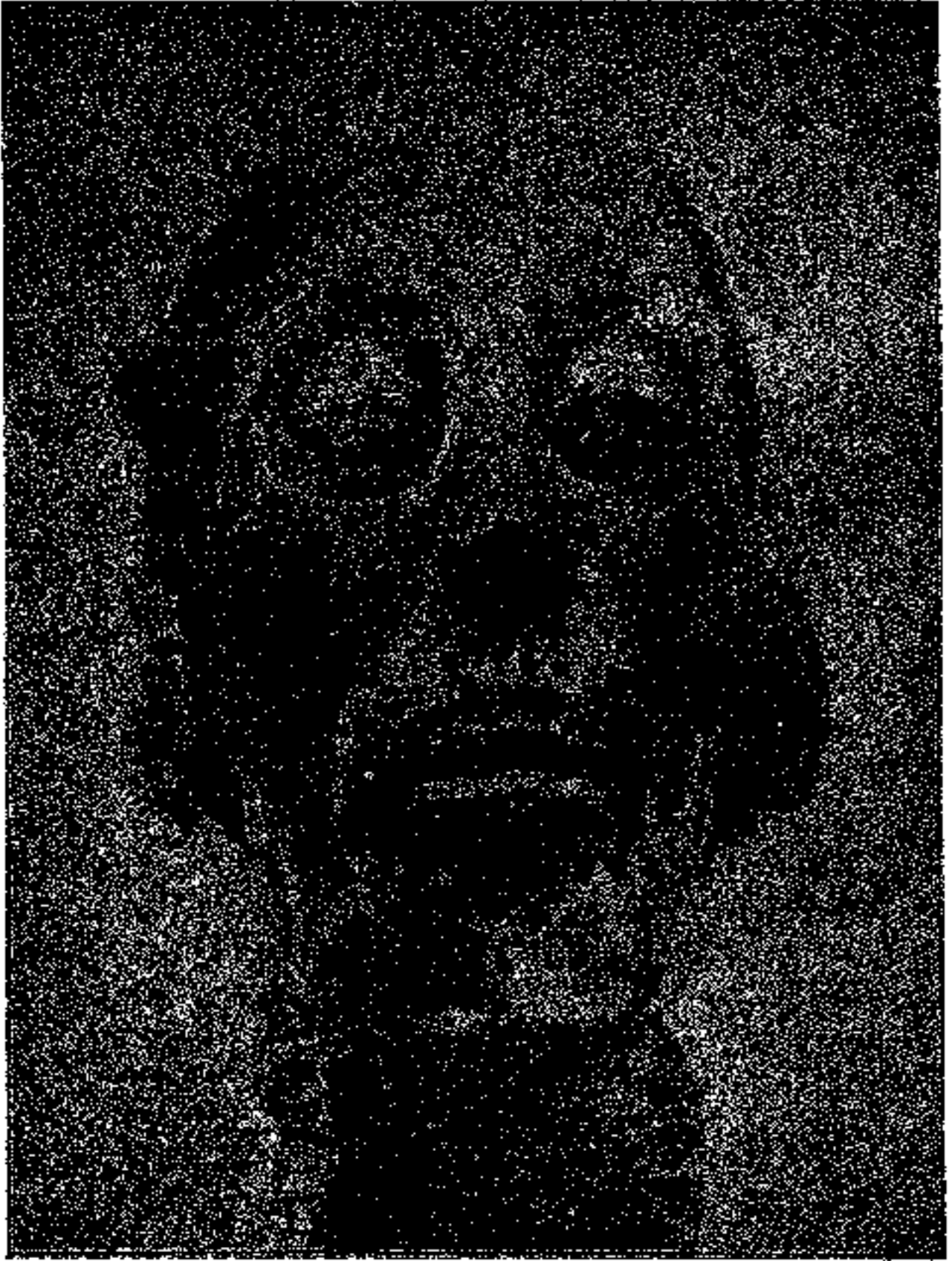
غالباً در تاریخ مشاهده شده که پس از فرمانروائی خلوانی و پرافتخار قویری بر ارکان قویترین سلطنت مستولی میشود و دوره انحطاط میرسد. این حالت بعد از رامسس ثانی بر

تفرل

مصر

مصر دست یافت. از ابتدای مائه دوازدهم قبل از میلاد فراغنه آنچه در آسیا

(۱) - BAAI (۲) - SOUTHEKHON (۳) - RA



رامسس دوم

داشتند از دست دادند و همشان بدان مقصور شد که حدود و ثغور مملکت را از هجوم تازه در امان دارند . در خود مصر هم اغتشاشاتی بروز کرده ماده آن رفته رفته غلیظ تر شد تا بالاخره مستخر به تجزیه گشت . معذلك چنان بود که تنزل مصر را پایانی نباشد زیرا آن مملکت را وسیله خلاصی بسیار بود و از حیث ثروت و صناعت و هنر و نظم و نسق بمراتب بردشمنان خویش مزیت داشت . بنا بر این اگر سلطانی باعزم ظهور میکرد میتوانست باز آبادی و قدرت از دست رفته را برگرداند . کلیت تاریخ مصر نیست مگر يك سلسله بحران هولناك و نشور ناگهان . مخوف ترین فتوری که در کار مصر دست یافت غالبه قشون آشور بر آن ملک بود و ناگهان ترین نشور آن قیامی که در مائه هفتم قبل از میلاد برای طرد قشون آشور صورت گرفت . قشون آشور در ۶۷۱ منفیس را بحمله گرفت و در ۶۶۴ تب را بوجهی هولناك بدست چپاول سپرد . ده سال از این مقدمه کمر شکن نگذشته بود که سلطان مصری از سائیس (مصر علیا) طلوع کرده ساخلوهای آشوری را بتاراند و قدرت خود را در تمام مصر بر قرار نمود و متشاء بیست و ششمین سلسله فراغه گردید .

مصر در عهد سلطنت فراغه ای که از سائیس برخاسته بودند بدرجه ای آباد شد که با درخشان ترین اعصار گذشته پهلو به پهلو میرفت . بگفته هر دوت « مصر هرگز از آن معمور تر و خوشبخت تر نبود . نه هرگز رود نیل تا این درجه برکات خود را شامل زمین مصر میکرد و نه خاک مصر تا این درجه بمردم آن سرزمین حاصل میداد . در آن ایام مصر بیست هزار شهر مسکون داشت » .

نشور

سائیس

بانی این سلسله پسامتیک^(۱) اول الخا^{صه} مساعی خود را بدان معروف مینمود که در خاک مصر هر جا ابدیه مختص عبادت باشد احیا و مرمت نماید مانند دخته گاو آبی در منفیس .

جانشین او نچائوی^(۲) دوم بود که در مقابل مقاصد و مطالب مهمه عقب نکشید

(۱) - PSAMMÉTIK Jer (۲) - NÉCHAO

چنانکه صدویست هزار نفر را برای حضر ترعه ای از نیل به دریای احمر بکار گماشت و هم او يك دسته کشتی را مجتهد کرده فرستاد تا دور آفریقا بگردد. سر و کلاه این فرعون باز در شام در رأس قشون مصری دیده شد و از آنجا نیز بجلو رانده لوای فتح و ظفر را تا کنار فرات باهتر از آورد ولی چون به نبوگدنور (۱) پادشاه بابل بر خورد و در کار کمیش با وی مصاف داده شکست خورد (۶۰۴).

آخرین فرعون بزرگ مائه ششم قبل از میلاد آمازیس (۲) بود که عصیانی کرد و سلطنت را تصاحب نمود و در مدنی متجاوز از چهل سال با حزم و عقل فرمانروائی داشت (۵۲۶ - ۵۶۹).

اهل یونان در مصر
از آنجا که پسامتیک اول سلطنت را بدستاری مزدوران یونانی بدست آورده بود فرعون سائیس دوست اهل یونان بوده و از ایشان حمایت میکردند و هم جایگاه ممتازی را در مصر خاص ایشان قرار داده بودند این سیاست گاهی بمقاومت های شدید بر خورد زیرا ملت مصر که هم با آداب مذهبی خود بسیار علاقه داشت و هم بقدمت تمدن خویش میباشد کلاه هر اجنبی را نایک و وحشی می شمرد. اجانب در مصر تقریباً همان مقامی را داشتند که امروز فرنگیها در چین دارند زیرا اجانب را در قصبات یا محلات مخصوص جای میدادند و همچنانکه امروز در شانگهای قطعه خاکی در امتیاز فرانسوی ها میباشد منفیس نیز يك محله یونانی نشین داشت. آمازیس يك شهر تمام را که نوکراتیس (۳) نام داشت و در دهانه غربی دلتا واقع شده بود به اهل یونان داد. در میان بندرگاه ها نوکراتیس را آن امتیاز بود که کشتیهای خارجه را میپذیرفت و بهمین لحاظ در ظرف اندک مدنی یکی از بزرگترین امکان تجارت مشرق زمین گردید. طولی نکشید که عدّه یونانی مصر نشین فزونی گرفت تا آنجا که مردمی از مصر زبان یونانی آموختند تا ترجمان باشند. پشت سر سربازان و تجار یونانی مسافری آمدند با سواد و کمتجکاو مانند هر دولت که آثار پاینده مصر را دیده

(۱) - NABUCHODONOSOR (۲) - AMASIS (۳) - NAUCRATIS

و از دناخبر بی پایان چندین صدساله آن سرزمین بحیرت می آمدند . باین ترتیب مصر کهن سال علی رغم آمال خود در حکم مسکن و ماوای قوم تازه کار یونان در آمده بود . این قوم از سعی و نشاط سرشار بود و ولعی داشت تا تمولی بهم به بندد و معلومات کسب کنند .

هنگامیکه هر دوت در سال ۴۵۰ قبل از میلاد مصر را زیارت
غلبه
کرد سلطنت فراغته برهم خورده و مصر در تحت فرمان کشور
ایرانیان
گشائی جدید در آمده بود که پادشاه ایران باشد .

چند ماه پس از مرگ آمازیس که در سال ۵۲۵ قبل از میلاد افتاد قشون ایران بسر پرستی کامبوزیا (۱) پسر کوروش کبیر بدروازه دلتا رسید و در مقابل پلوز (۲) با افواج مصری تالاقی نمود . فرعون پسامتیک سوم جنگ سختی کرده مغلوب شد و ناچار در منفیس تسلیم گردید .

مصر مکرر بر ضد ایرانیان قیام کرد و حتی درمائه چهارم استقلال از دست رفته خود را تحصیل نموده در ظرف مدت قلبی نگاهداشت ولی ایرانیان باز در ۳۴۱ آنرا مستخر ساختند . از آن بعد تفاوتی که در کار مصر حاصل شد همان بود که صاحب اختیارانش عوض و بدل شدند بدین معنی که جای ایرانیان را اهل یونان گرفتند و مقام ایشان را مردم روم .

مصر تا مدتی از آداب و رسوم قدیم خود دست نکشید ولی عاقبت تمدن آن که قدیمترین مدنیتهای عالم بود و بیش از چهار هزار سال درام کرده بود در قرون اولیه میلاد مسیح از میان رفت .

(۱) - CAMBYSE (۲) - PELUSE

فصل سوم

تمدن مصر

ملت مصر که علاقه کاملی بدین داشت مشرک بود. خداوندان متعدد میپرستید و حیوانات مقدس را پرستش مینمود و هم باین نظر که جسد اموات حتی المقدور محفوظ بماند آنرا حنوط میکرد.

مردم مصر فرعون را مانند خدای پرستیدند. کهنه در میان مردم نفوذ غریبی داشتند. اشخاص باسواد که اهل قلم و دبیر نامیده میشدند بمقامات عالیه میرسیدند. مقام خدایان و اموات را از هر چه بتصور در آید بالاتر میدانستند. معماران مصر آثار عظیم خرابی ناپذیر خود را بآنخاصه بجهت خدایان و اموات ساخته اند.

I

اعتقادات مذهبی

مذهب هر دوت میگوید « در میان نوع بشر مردم مصر از همه بیشتر پابند دین و مذهب بوده اند ». این مردم در طی دوره تاریخ خود من البدو الى الختم انواع اعتقادات و اعمال مذهبی بخود را که فهم آن امروز برای ما صعوبت دارد در مدتی بیش از سه هزار سال دو دستی چسبیده رها کرده اند.

نه چندان بود که مردم مصر همه چند خدای مشرک را پرستند بلکه هر شهری خدایانی جداگانه داشت. معذک روزگاری رسید که پرستش بعضی خدایان در تمام مصر رواج یافت. هر گاه شهری مهمتر و معتبر تر میشد بر شأن خداوندانش مینافزید. چنانکه گوارایی که در بندو امرورد پرستش شهر منفیس بود عاقبت الامر معبود تمام مصر گردید و همچنین چون شاهین فرعونت بر سر سلاطین تب نشست خدای آن شهر موسوم بدآمن در تمام مصر قبول عبادت یافت و رب الارباب قلم رفت.

بدین لحاظ در مصر دو صنف خدا مشهور بود یکی خدایان محلی که در ناحیه ای خاص پرستش میشدند و دیگر خدایان عمومی که در تمام مصر مورد عبادت بودند.

مردم مصر بعضی از حیوانات را دارای مقام الوهیت می‌شمرده

حیواناتی

و این صنف خدایان در نظر عامه ناس مقبول تر از خدایان

که صاحب مقام

دیگر بودند. هر شهری خدائی جداگانه داشت مثلاً در

الوهیت شده اند

بوباتیس (۱) (واقع در دلتای نیل) گریه ماده ای معبود مردم

بود. در منفیس گاو نری در تب و شدو (۲) نهنگی که در دریاچه مریس (۳) جای

داشت در آیدس (۴) قور باغه ای و در امکانه دیگر خدایانی از ماده شیر و گرگ

و شغال و مرغ اییس و عقرب و حتی اسب آبی.

حیوانی که مقام الوهیت در حقیقت قابل میشدند علائمی داشت که کهنه میدانستند

و بدان او را می شناختند چنانکه ذکر آن سابقاً در باب گاو آبی گذشت. در باره

این صنف حیوانات بعینه پرستشی بعمل می‌آمد که در خور مقام خداست. علاوه

بر آن هر ناحیه ای نوع حیوانی را که صنفی از آن معبود وی شده بود کائیه مقدس

می‌شمرد و اگر احیاناً کسی یکی از آنها را می‌کشت بقتل میرسید. این نوع معبود

قدیم ترین خدایان مصر بوده و پرستش آن تا مائه اول قبل از میلاد بطول میانجامد

چنانکه درین اوان یاک نفر رومی که در اسکندریه سکنی داشت گریه ای را کشت

مردم از جا کنده شدند و مجازات اعدام را در حق قاتل اجرا کردند.

مردم مصر همه آثار طبیعت را می‌پرستیدند چه آنها که بهره ای

آفتاب

میرساند و چه آنها که مصیبتی می‌آورد. از آن میان پرستش

پرستی

خورشید که هر روز در آسمان آیند آسای مصر گرم تابندگی است

بیشتر رواج داشت در غالب بلاد خدای معتبر همان خورشید بود که هر جا باسمی

در می‌آمد مظاهر و اسامی متعدد این معبود خدایان معظم ملی مصر را ترتیب داد.

در میان این جمع بعضی در شهرت بر دیگران سر بودند مانند هروس (۵) رب النوع

(۱) - BUBASTIS (۲) - SHODOU (۳) - MERIS (۴) - ABYDOS (۵) - HORUS

خورشید طالع که هیبایست مدام با یست^(۱) یا طیفون^(۲) که عفریت ظلمت باشد
بجنگد و ازیریس^(۳) رب النوع خورشید غارب و زلزله ازیریس^(۴) رب النوع
آسمان و ماه و روع^(۵) مظهر جلال و کمال خورشید و خداوندگار آسمان .

مردم مصر را عقیده آن که غالب خدایان حتی آفتاب میل دارند که بشکل
جاننداری ظاهر شوند و بدین لحاظ آنها را اغلب با بدن انسان و سر حیوان مجسم می
نمودند مثلاً هروس سر قرقی داشت و ازیریس سر ماده گاو .

مردم مصر گمان میکردند که خدایان نیز مانند نوع بشر همسر
اختیار میکنند و فرزند میآورند. از این رو داستانهایی شبیه
بسر گذشتهای انسان بجهت ایشان عیساختند که باساطیر
معروف شده و از آن جمله مشهورتر داستان ازیریس بود .

چنانکه روایت میکردند ازیریس در اوایل امر در وادی نیل سلطنت داشت .
چون بنیاد این مملکت را با قوانین بلند پایه خود استوار کرد بر آن شد که در دنیا
سیاحتی کند و فنون صالح و سلم را به نوع بشر بیاموزد . لکن دشمنش (طیفون)
یا (یست) او را بکشت و بدنش را تکه تکه کرده در وادی پیرا کند . ازیریس زن
ازیریس اشک ریزان بجهتجوی شوهر پر داخت و یکمک توت^(۶) رب النوع مرغ
ایبیس و آنویس^(۷) رب النوع شغلت اعزاء و جوارح او را جمع آوری کرده حنوط نمود
و هروس پسر ازیریس بر سر یست تاخت آورده او را بگرفت و غلی بر گردن نهاده
در برابر ازیریس حاضر ساخت . ازیریس از او در گذشت و هروس ناچار گردید
که مدام جنگ با دشمن را از سر بگیرد . ازیریس از آن بعد سلطان اموات شد .
این افسانه را چنین میتوان توجیه کرد که خورشید (ازیریس) در عرصه
آسمان نمودار میشود و روز را به پیمودن آن میگذراند . چون این عرصه پایان
میرسد لشکر ظلمت هجوم آورده سپاه خورشید را ابتداء عقب می‌نشانند و بعد

(۱) - SETH (۲) - TYPHON (۳) - OSIRIS (۴) - ISIS (۵) - RA
(۶) - THOT (۷) - ANUBIS

معدوم مینسازد و زمین را فرا میگیرد. درین بین ستاره دیگری (ماه انریس) ظاهر شده نور خود را بر سر مردم نثار میکند ولی چنان بنظر میآید که در اوقیانوس شب سرگردان است تا آفتاب (هروس) بدعد و ظلمت بهزیمت برود منتهی جنگی که فیما بین روز و شب در گرفته هیچگاه بریده نخواهد شد.

در میان خدایان مصر آنکه عاقبت مافوق همه قرار گرفت آمن (۱) **آمن رع**
 خدای شهر تب بود. کهنه آمن او را **راع رب اللوع** خورشید
 یکی کرده گفتند آمن رع رب علی اعلی است و ارباب انواع

و بنی نوع انسان و موجودات را او آفریده. بافتخار آمن رع سرودهای پرطنطنه میسرودند که از آن جمله یکی این بود: «ای وجود خیر و پر هیمنه ای که از جهالت نور می بارد! چون توتیغ می کشی و بوسط السماء می شتابی دشمنانت نابود میشوند...»

ارباب انواع و ابناء جنس ما از شادی فریاد میکشند. در برابر خورشید بزانو میافتند و از نشاط در پوست نمی گنجهند که رع دشمنان خود را سرنگون ساخته است... رع قوی است بیدین ضعیف است. رع عالیجاه است بیدین نکبت گرفته است. رع زنده است بیدین مرده است. رع بزرگست بیدین کوچکست. رع سیر است بیدین گرسنه است. رع سیلاب است بیدین تشنه است. رع مقتدر است بیدین عاجز است... زمین و سیم و زر و جواهر را او آفریده. علوفه مواشی و نباتاتی را که خوراک انسان هست او خلق کرده. ماهی را در آب و مرغ را در هوا او جان داده... موش را در سوراخ و پرنده را بر شاخ او روزی میدهد... مردم از چشمان او بیرون میآیند... و همد میگویند سلام و ستایش بتو می برآورد که در میان ما هستی و عبادت ترا سزا است که ما را از بیست بهست آورده ای. خلائق همه سپاسگذار تو هستند و از فراز آسمان تا فراختای زمین در قعر دریا همه جا بدستش تو مشغول اند. خدایان در برابر ذات مقدس تو سر فرود میسآورند. ارواح بحضور در محضر پروردگار خود مسرور اند و بتو میگویند: آرام باش ای

(۱) - AMON-RA

پدر خدایان که آسمان را بر کشیدی و زمین را فراخ گردانیدی. ای خالق هستی
وصانع موجودات! ای خداوندگار اعظم و رب الارباب. »

حنوط کردن مردم مصر دربارهٔ اموات خود بیماری بی اندازه روا میداشتند
زیرا بر این عقیده بودند که بشر بکلی نمی میرد بلکه چون
دم و اسپین فرو رفت و دیگر بر نیامد از مرده دو چیز باقی

میدماند که روح و مثال باشد. روح که بشکل شاهینی یا سرو دست انسان جلوه
میکرد بنا بر این عقیده از بدن میت مفارقت مینمود ولی اگر فساد بر جسد راه
نمی یافت باز ممکن بود که به بدن عود نماید. مثال حکم مثال تا مرئی مرده را داشت
و مادامیکه بدن از هم نپاشیده بود در قبر پهلوئی جسد میبندد و همین عقاید منشأ
آنهمه احتیاطی بود که مردم مصر بکار میبردند تا جسد اموات متلاشی نشود.
بهین جهت اموات را حنوط کرده باجسادی مومیائی شده مبتدل می نمودند.
هر دوت میگوید: « در هر شهر کسانی هستند که حرفه شان حنوط کردن اموات
است. و قتیکه اقوام میت جنازه را میآورند استاد کار نمونه ها را که چوبی مصور
است نشان میدهد تا هر کدام را بخواهند اختیار نمایند. حنوط سه درجه دارد و
هر درجه را نرخ مخصوص میباشد. گران ترین نمونه ها شمایل کسی است که من
جرات ندارم نام او را بر زبان جاری سازم (ازیریس) و چون اقوام میت قیمت را تمام
کردند بر میگردند و استاد دست بکار عمل میشود. اگر حنوط درجه اول شد قبلاً
مغز را بیرون میآورد و راه اینکار چنان است که قسمی از مغز را با چنگکی آهنی
از منخرین پائین میکشد و قسمت دیگر را در محلولی که در سر میت تزریق مینماید
حل میکند. سپس شکافی به پهلو میدهد و از آنجا امعاء را در آورده آنها را در
شراب خرمای می شویند و با سودهٔ عطریات گرد میزنند و شکم را از مر و دارچین و
سایر چیزهای خوشبو پر میکنند و آنرا دوباره مینوزد و جسد را هفتاد روز در
مات قلیا میگذارد. »

چون این مدت سرآمد جسد خشکیده و تقریباً منحصر باستخوانی است که پوستی

روی آن کشیده باشند. آنگاه آنرا با بندهائی از پارچه صمغ آلود بسته در کفنی سه پوسته پیچیده در سرناسری سرخی میگذارد و با نواری چند از درازی و پهنا محکم میکند سپس جسد مومیائی شده را در تابوتی چوبی میگذارند که بشکل بدن ساخته شده و در روی آن نقش مرده را انداخته اند.

مقابر
اهتمام و مراقبتی که مردم مصر در امر قبور داشتند نیز از همین عقاید برخاسته بود زیرا قبر را « منزل ابدی » میدانستند و میگفتند جسد مومیائی شده با مثال خود در آنجا زندگی میکند. مقبره سلاطین و بزرگان درست و حسابی حکم خانه ای داشت که برای اهل قبور ساخته باشند از تمثالهای چوبی یا سنگی مرده که در آنجا می گذاشتند مقصود آن بود که اگر جسد مومیائی شده فاسد گردد هیکلی مثالی جای آن نشسته بدرود روح و مثال بخورد مردم مصر باین خیال که مرده نیز مانند زنده بغذا حاجت دارد پهلوی او يك دست ابات النیت کامل و آذوقه قرار میدادند بلکه باین مقدار هم اکتفا نکرده دیوارهای مقبره را از تصویرهایی که شرح حال دقیقی از گذارش روزانه آن مرحوم و خدمتگاران او و هم حکایتی از مشغله و تفریح او بود می پوشاندند مثلاً يك جا کارگذاران او نان درست میکنند یا آب جو و شراب بسو میریزند. جای دیگر خدمتگاران بز یا گاو میکشند یا در رودخانه ماهی میگیرند. دیگران گاو میدوشند و آشپزی مینمایند. بنا بر این مرده را همین میبند که با زتش بر سر سفره بنشینند لذا تصاویر دیگر شکل او را همین حال میکشد که باقوه ای خدائی مشغول خوردن غذاست.

مخامه
و حساب اموات
مردم چشم و گوش باز مصر با اینکه مقبره را طوری مینساختند که بدرت تغذیه و نگاهداری مثال برود بر این عقیده نیز بودند که روح مرده از قبر مفارقت کرده در محضر اُزیریس در حضور می یابد.

روح قبل از اینکه بقامر و ساطنت اُزیریس (مملکت غرب) برسد بایستی مسافرت بر مهلکه ای را بیابان برساند مثلاً با حیواناتی درنده دست و گریبان

میشود و با سیلهائی از حمیم مواجه میگردد و در مردابها گیر میکند . میمونهای بی بد هیت میرسند و در راه او دام میگسترند . آنویس و توت که ربّ الذّوع شغال و مرغ ایبیس و از خداوندان اهل قبور میباشند او را بمحضر احکم الحاکمین از یریس رهبری مینمایند و قلب او را در میزان حقیقت می سنجند . روحی که از حساب بری الذّمه و پاک بیرون آید رهسپار مزرعه ای میشود که حدّ برکتش بوهیم نمی گنجد و گندمش تا هفت ذراع قد میکشد .

در کنار اموات نامه ای نیز میگذاشتند که در مسافرت بآن دنیا راههای وی باشد بعلاوه این نامه تلقین مانند جملی را نیز شامل بوده که مرده باید در محضر از یریس بگوید تا ذمه اش بری گردد . از این قبیل : « بزرگی بتو می برازد ای خداوند عالیمقام و خداوند گار راستی و عدالت . من در برابر مردم پیرامون تقلب نگشته ام . . . هیچ بیوه زنی را نیازرده ام . در محکمه دروغ نگفته ام . برنگ و ثرویس آلوده نشده ام . بعمله بیش از آنچه بتوان در يك روز انجام داد تحمیل نکرده ام . در انجام وظیفه تکاهل نورزیده ام . گرد تنبلی نگشته ام . هتک حرمت مقدّسات را روا نداشته ام . از بنده نزد خداوندش سعایت نکرده ام . نان کسی را نبریده ام . کسی را گریه نینداخته ام . آدم نگشته ام . نوارها و آذوقه اموات را نذر ندیده ام . بخصب زمین نبرده ام . با سنگ کم فروخته ام . شیر از دهان اطفال شیر خوار نگرفته ام . هیچ تهری را قطع نکرده ام . من پاکم . پاکم . . . ای قضاة امروز که روز حساب است این مرحوم را بخود راه بدهید که گرد گناهی نگشته . دروغ نگفته . بدی نمیداند چیست . در زندگی و معاش جانب حق و انصاف فرو نمی گذارد . کرده او بر سر زبانهای مردم و موجب مرضاة خدایان است . او گرسنگان را نان داد و تشنگان را سیر آب نموده . برهنگان را پوشانده در راه خدا قربان کرده و باموات غذا رسانیده . دهانش پاکست و هر دو دستش نیز پاک . »

از این عبارات بخوبی معلوم میشود که مردم مصر معاصی کبیره و حسنات

مستحبّه را چگونه تشخیص داده بودند.

II

حکومت . مردم . روحانیون .

فرعون خدایگانی که سلطنت مصر سفلی و علیا او را مسلم بود فرعون نام داشت . این کلمه از پیراوتی (۱) آمده که بمعنی « مقام دوگانه » میباشد .

زندگی مصر بدون فرعون نمیگذشت زیرا فرعون در نظر ملت خود خدائی مرتئی بود که هم مظهر هروس (قدیمترین خدای ملی) و هم پسر رع (ربّ النوع و الا مقام خورشید) شمرده میشد . از این جهت فرعون را مانند خدا میپرستیدند و معابدی بر پا داشته او را پرستش مینمودند . تصویر فرعون در آثار پاینده مصر علائمی دارد که از مقام الوهیت او خبر میدهد مثل قرقی که مظهر هروس میباشد و قرص خورشید که در میان دو شاخ قرار گرفته و رع را بچشم مینماید . هر کس بفرعون نزدیک میشد سجده میکردند چنانکه گوئی بحضور خدا میرود .

بامدادان چون فرعون بر میخواست همچنانکه خورشید طالع را درود میفرستادند باو نیز تحیات میگفتند از این قبیل : « طلعت خود را بسوی من بازگردان ای آفتاب طالع که عالم را بنور جمال خود روشن میکنی و ای قرص پر فروغ که ظلمت را از سرتاسر مصر نابود میسازی . تو پدرت را مانی که در فضای آسمان طلوع کرده است . چون سر بر میداری روشنائی خود را بدنیای بخش میکنی جائی نیست که از جهان ظلمت تو محروم بماند که نصیب و قسمت تمام عالم بحواله تست هنگامی که در قصر خود راحت کرده ای آنچه را در اکناف مملکت بر زبان خلق میگردد میشنوی زیرا تو هزاران گوش داری . اگر کسی دامن خود را به بدی بیآید چشم تو گواه آنست زیرا در درخشندگی برستارگان آسمان و در بصیرت بر خورشید برتری دارد . ای پادشاه رؤف . نوعی که بمردم روان میبخشی . »

(۱) - PIRAOUI

نوکر باب وسرباز

فرعون را نوکران و سربازانی بود که قدرت او را بکار میبستند و مردم را باطاعت و امید داشتند. صنف نوکر باب همیشه در مصر بسیار بود ولی قشون مخصوصاً از موقعی بسط یافت و تکمیل شد که فرعون بچنگهائی بزرگ اقدام مینمود.

از مستخدم جزء گرفته تا وزیر پر احتشام فرعون که ملقب به « مستشار خاصه و محرم اسرار خداوندی » بود صنف نوکر باب بمعمول امروز دنیا درجائی داشت. گروهی مأمور وصول مالیات و حسن اداره خزانه دیوان بودند. زمره ای صورت مردم و مواشی را بر میداشتند. پاره ای امور مهمه دولتی را تکفل میکردند و دسته ای بر هستند قضا نشسته باحققاق حقی می پرداختند. از آنجا که نوکر باب از میان دیران یعنی نوع مصری باسواد انتخاب میشد هر کس میتوانست که در سایه علم و اطلاع به بالاترین مناصب برسد. قشون مرگب از دو صنف بود یکی کسانی که سربازی را حرفه کرده بودند و دیگر سپاهیان که هنگام ضرورت از میان مردم جمع آوری مینمودند.

افراد صنف اول هر يك ملكی داشتند که فرعون به آنها وا گذاشته بود و در ازای آن میبایستی در نظام خدمت کنند و اگر احياناً وقتی دعوت دولت را اجابت نمی گفتند اموالشان ضبط دیوان اعلی میگردد و اولاد این اشخاص نیز عاده در طریق و مسلك پدران خود حرکت مینمودند. هر وقت فرعون تهیه جنگی میدید از دهقانان سرباز میگرفت و باین ترتیب عدّه قشون حاضر خدمت خود را تکمیل مینمود بسیاری از دهقانان در کوه ها متواری میشدند تا زیر بار نظام نروند بدین جهت فر اعنه از اقوام خارجه مانند سیاهان سودان و مردم لیبی و ساردان (۱) های آسیای صغیر و بعد ها اهل یونان سرباز گرفته جیره و مواجب میدادند و این منشأ قشون مزدور مصر گردید. از صاحب منصبان و سربازان هر که لیاقتی بروز میداد نشان و گردن بند طلا و جواهر سیمین و زرین یا اسلحه افتخاری

(۱) - SHARDANES

مانند خنجر و تبر می گرفت .

کهنه
بس که در مصر خدا فراوان بود طبیعتاً کهنه اندازه نداشت
کهنه باقتضای شغلی که پیشه کرده بودند در خورد و خوراک
و پوشاک عیالیستی قواعد معینی را مراعات نمایند مثلاً باشیاء نایاک دست تزنند .
لباس کتان بپوشند ، سر خود را بتراشند و اغلب با زوزه بسر برند .

کهنه در مصر نفوذ غربی داشتند زیرا مردم سخت پایند دین بودند و از این
گذشته چون علوم را منحصر بخون کرده مخفی نگاه میداشتند از این راه نیز بر قدر
خود می افزودند . مؤلفان نیز پایه قدرت ایشان را بالا میبرد .

از آنجا که فرعون و مردم مصر هر روز بر موقوفات معابد چیزی اضافه میکردند
خدایان مالک ثروتهای عظیم میشدند که کهنه مدیر و متولی آن بودند . در ایام
عظمت تب بزرگترین مالک مصر آمن بود . کهنه نیز مانند صاحب منصبان و
صنف نوکران در جاتی داشتند . بالاترین درجه مذهبی درجه پیمبر اول بود . در
اوان دولت جدید تب پیمبر اول آمن بعد از فرعون مقتدرترین اشخاص گردید
و یکی از آنها قدرتش با آنجا رسید که دهمین سلطنت را بدست آورده و سلسله ای
تسکین داد که مقام سلطنت و روحانیت را معاً دارا بود . بلاد مصر تجار و کسبه
پر کار و ماهر فراوان داشت و همه صنف ارباب حرف و صنایع در آنجا پیدا میشد
مانند جولاء ، کفش دوز ، سبد باف ، نجار ، صندلی ساز ، کوزه پر ، بنا ، آهنگر ،
اسلحه ساز ، کوزه گر ، عطر گیر ، نقاش ، حجّار ، جوهری و غیره صنعتکاران مصر
با اینکه ابزار و آلاتی بسیار ساده داشتند هنر غربی از خود بروز میدادند چنانکه
شیشه و جواهر و پارچه های کتانی و چرم کار شده مصر در کلیه بازارهای عالم
قدیم مشهور بود . مصر با ممالک خارج از قبیل شام و فنیقیه و جزایر کریت و قبرس
و عربستان و حتی کنده تجارت مهمی میکرد و از این راه محصولات بدست میآورد
که خود نداشت مانند چوب بنا و چوبهای قیمتی و فلزات و عاج و کندر و عطریات ،
حال تاجر و کاسب مصری بسیار تفاوت داشت . تجار دسته ای بودند پولدار

و مسمولاً ما کسبه دگه محقری گرفته خود بشخصه یا با کمک یکی دوشاگر دایشائی ساخته
 بفروش میرسانیدند و از این گذشته مزدورانی هم بودند که عمری بمسکنت میگذراشتند
 و در ازای زحمت خود جنس یعنی آذوقه یکماه خود را دریافت میداشتند. اغلب
 قبل از آنکه ماه تمام شود آذوقه تمام میکشت. درین صورت کارگران برای اینکه اضافه
 جیره ای بگیرند دست از کار میکشیدند و گاهی هم اگر عده شان زیاد بود در مقابل
 انبارهای گندم جمع شده نمایش سختی میدادند.

عامه ملت مصر دهاقینی بودند که بکشت و زرع مزارع و تربیت
 مواشی اشتغال داشتند. اسباب کار رعایا تعریفی نداشت ولی

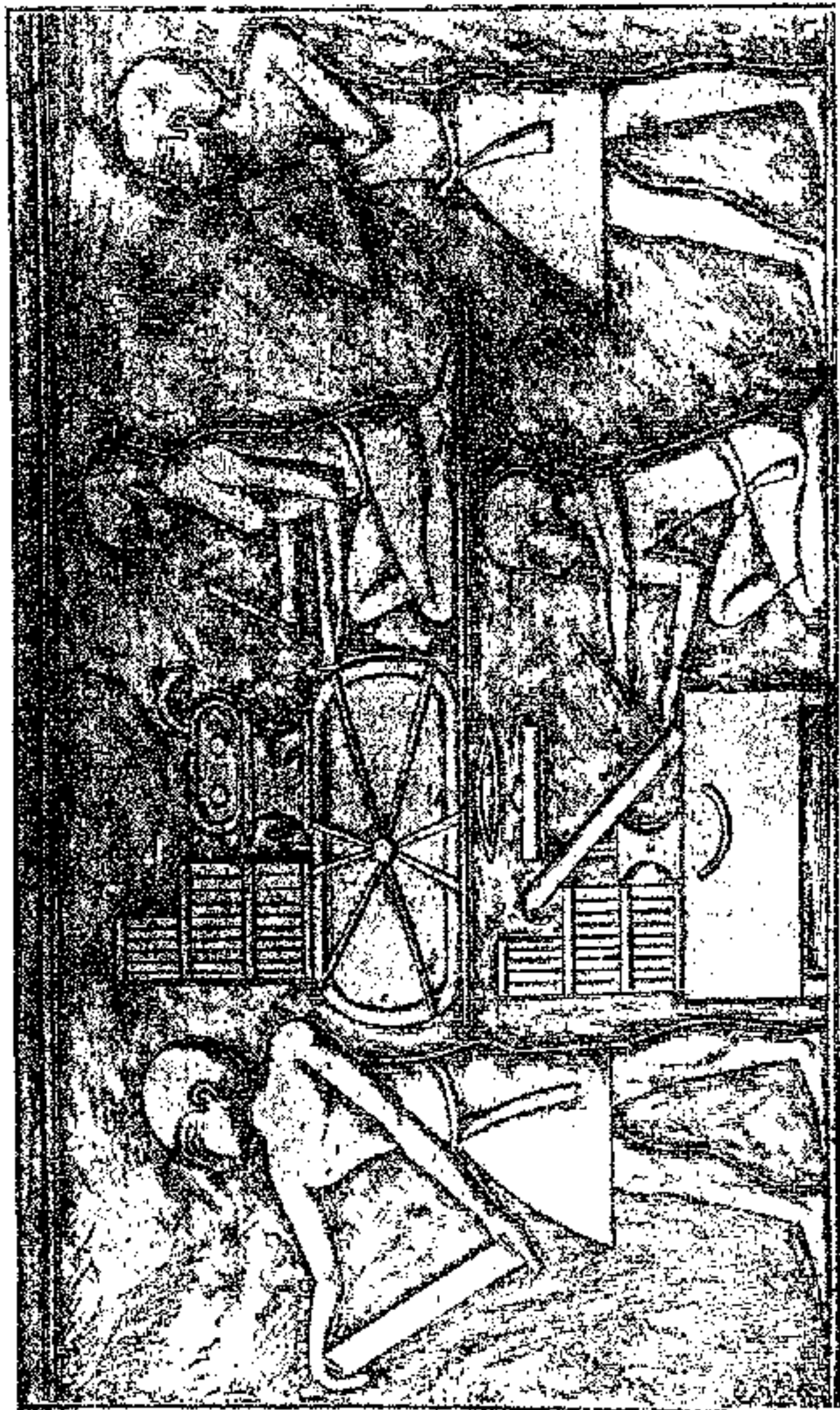
رعایا

زمین حاصلخیز و برداشت کامل بود. زمین را با گاو آهن چوبی بی چرخ شیار
 میکردند که تا امروز نیز در دست فلاح مصری بهمین حال باقیمانده است و حاصل
 را با داس میدروئیدند. رعیت مصری ملکی را که میکاشت چه از ملائکین بود چه
 از فرعون چه از خدایان بانواع عوارض و بیگاریها محکوم میشد. گاهی دیران و
 مستوفیان دیوان آمده يك قسمت از محصول او را میدزدند. گاهی عده ای عمده
 بین قراء سرشکن مینمودند که برای بریدن نهری یا کشیدن سدّی یا ساختن معبدی
 بروند. گاهی رقم میآمد که هر قریه بایستی عده ای سر باز بدهد. در برابر اینهمه
 ذلت طبع بردبار و شکیبای رعیت مصری سر تسلیم داشت معذک مضايقه نداشتند
 که او را بچوب به بندند. در مصر چوب و فلک کاری متعارف و رایج بود.

درین دستگاه پرکار و بهم ریخته همه جا شخصی دست اندر کار
 بود موسوم به دیر که موقعی مهم و مشاغل مختلف داشت.

دیران

دیر کسی را میگفتند که سواد پیدا کرده خواندن و نوشتن و حساب نگهداشتن
 آموخته است. در کلیه امور شخصی و دولتی عده معتنا بهی دیر بکار می گماشتند
 که برخی بمشاغل جزئی از قبیل منشی گری و محاسبه می پرداختند و دیگران اشغال
 مهم را عهده دار میشدند. در سایه لیاقت و مراوده و مساعدت اقبال دیری که در
 دستگاه خدا یا فرعون وارد میشد میتواند بدرجات عالیّه تایل آید و خزانه دار



تصویر دیران که به نویسندگی مشغول اند

یا کاهن کبیر یا وزیر بشود بدین لحاظ عامه مردم هر نوع مشقّی را بجان میخریدند تا فرزندان خویش را در سلك دیران در آورند و دیران نیز که بشأن خود پی برده بودند شغل خود را خیلی برتر از پیشه های دیگر میشمردند. گواه ما بیانات دیری جهان دیده است که میخواهد فرزند خود را متقاعد سازد که شغل نویسندگی بهترین مشاغل دنیا است و هیچ حرفه ای در برابر وی رنگی ندارد :

« آیا زندگی رعیتی را که کارش کشت و زرع اراضی است پیش خود تصویر نکرده ای ؟ محصول دیوان در کنار مهر ایستاده عشر به خرمن را می طلبد و جمعی تراش یا سیاه که چوب یا الیافی از نخل در دست گرفته اند فریاد میکنند زود باشید غله بدهید و اگر رعیت نداشته باشد روی زمینش دراز کرده می بندند و بسوی نهرش میکشند و سرش را زیر آب میکنند... »

از باب حرف نیز خوشبخت تر نیستند « من آهنگر را کنار کوره آهنگری دیده ام . انگشتانش مانند چیزی که با پوست نهنک ساخته باشند چین بر میدارد... سنگ تراش از طلوع آفتاب در یک نقطه می نشیند تا آنجا که زانو و کمرش میبرد... سائانی تاش در کار تراشیدن است و فقط موقع غذا خوردن میتواند بدستش تکیه کند... نیدانی بنا چگونه در معرض آفات میباشد زیرا همان وقتی که بالای چوب بستهها قرار گرفته و مانند باقلای مصری به سر ستونها آویزان شده دستخوش انواع بادهاست . دستهایش از کثرت کار سوده میشود . سرو وضع حساسی ندارد . روزی یکبار بیشتر خود را نمی شوید و چون روزی خود را تحصیل کرد بخانه بر میگردد و فرزندان خود را میزند... جولاء از خانه نکان نمیخورد . زانوهایش بمحافظات شکمش قرار دارد و اگر یک روز از مقداریکه معین شده کمتر به بافت مثل لوتوس مردابها دست و پای او را می بندند . چایار که عازم ممالک خارجه است از ترس حیوانات درنده و دشمن بنید وصیت خود را بنویسد و بر فرض اینکه بمصر برگردد هنوز پایش به خانه نرسیده باید باز گردد... »

دست رنگرز بوی ماهی گندیده میدهد... نانوا باید سر را در تنور بکند و

پسرش پای او را نگاهدارد تا نان را بچسباند و اگر دست پسرش باز بشود در وسط
شعله می افتد! »

شاید شغل صاحب منصب سربازان ترا بشیرید « بیای برای تو شمه ای از طالع
صاحب منصب پیاده نظام بیان کنم . هنوز یچه است که او را بسربازخانه آورده در
آنجا نگاه میدارند و چیزی نمیکنند که روی شکمش و بالای ابرویش شکاف بر میدارند
و تمام سرش جراحی میکند . او را دراز کرده مثل لوله پایپروس ضربت میزنند .
حالا میخواهی برای تو نقل کنم که اردو را چگونه بشام میدرد و چطور روانه
ممالک دور دست میشود ؟ نان و آب خود را مانند خر بدوش میکشد . مفاصل کمرش
می شکند . آب ناگوار می نوشد . باید لاینقطع کشیک بدهد . چون با دشمن رو
برو میشود مثل جوجه میارزد و چون بمصر برگردد مانند چوب مانده ایست که
آنها گرم خورده باشد . »

پس از آن دیر مزبور باین نتیجه میرسد : « من هر چه نظر انداختم جز عشقت
چیزی ندیده ام و بهمین جهت میخواهم قلب ترا به نویسندگی هایل سازم . من
همه کارهای دستی را سنجیده ام و فی الواقع مافوق نویسندگی کاری نجسته ام
بدین لحاظ من ادبیت را که بجای مادر تست محبوب تو قرار داده ام . ذهن ترا
بمحاسن آن متوجه کرده ام که از کاتبه مشاغل مهمتر است . آنکه راه کامیابی از
ادب را از کودکی آموخته فرد همه کس محترم و سرافراز است . »

III

چون تمدنی از میان برزد از روی آثاری که مظهر هنر نمایی
آن بوده و تاکنون باقی مانده است عظمت آنرا میتوان دریافت
و چون این آثار در واقع مانند تمثالی دقیق ما را بکم و کیف
تمدن مزبور واقف می نماید میتوان گفت که آن تمدن بکلی نمرده است .
معماری و مذهب
تمدن مزبور و واقف می نماید میتوان گفت که آن تمدن بکلی نمرده است .
معماری و مذهب
خانی نبوده بر این اشخاص نیز توجه . پرکار بوده و آثار بسیاری بوجود آورده اند .

در هیچ مملکتی خرابه‌ای نیست که از حیث اهمیت بیای خرابه‌های مصر برسد. تمام موزه‌های عالم یا خاصه موزه قاهره و موزه لوور (۱) پاریس از آثار قدیمه مصر پر شده است.

خاصیت اساسی صنعت و هنر مصر این بوده که دنبال اوامر دین را گرفته و رفته است و همین خود منشأ سایر خصوصیات وی میباشد.

بدستور مذهب اهتمام و عراقت صنعت مصر تمام صرف اینکار میشد که ابدی‌ای استوار و پایدار برای خدایان و اهل قبور تهیه نمایند. از این رو مهم‌ترین و استوارترین ابنیه بر جای مانده مصر معابد و قبور میباشد. ابنیه مزبور عموماً جسمیم ساخته شده تا در برابر انقلابات دهر بهتر بایستد و دوام ابدی آن چنانکه اقطاعی دین بود تأمین شود.

مصر قدیم و اروپا در قرون وسطی توجه مخصوصی معماری معماران
داشتند و صناعات دیگر را از قبیل حجاری و نقاشی برای

تکمیل بنائی میخواستند. معماران مصر آناری بوجود آورده اند که نه فقط از حیث عظمت و جلال بلکه از نظر کمال فنی نیز دیدن دارد و تا کنون هیچ منشی بر آن پیشی نگرفته است. معماران مصر از عهد دولت قدیم درین هنر کامل بودند که سنگها را جمع کنند. سوار کردن آنها را بوجهی شایسته بحساب بیاورند و با دقتی هر چه کاملتر زیر کار ببرند. این مهارت با خشکی آب و هوا دست بهم داده ابنیه قدیمه مصر را تا امروز سر پا نگاه داشته است.

منشأ همه این ابنیه مذهب بوده زیرا در ساختمان قصور و خانه‌ها که مسکن موقتی زندگانی است بکوتاهی پرداخته و بآجر و چوب و گل قناعت کرده اند چنانکه میتوان گفت هیچگونه آثاری از آنها باقی نمانده وی معابد و قبور که خانه خدایان و اموات است با سنگهای سخت و آهنی و زیگ و سنگ سماقی قرمز یا آبی کوه‌ها ساخته شده است. گاه نیز معابد و قبور را در بدنه سنگ تراشیده اند.

(۱) - LOUVRE

این نوع ابنیه HYPOGÉE نام دارد که مشتق از کلمه ایست یونانی یعنی زیر زمینی . معماران مصر راه طاق زدن را بزودی آموخته اند و ملی بمناسبت استحکام سقف سطح را بر آن ترجیح میداده اند . سقف را بر روی ستونها و قوائمی که اشکال مختلف داشت زده اند . اشکال مزبور را از نباتات مثلکث خود مخصوصاً نخل و باقلای قبضی و با پیروس بر داشته اند .

قدیمترین ابنیه پاینده مصر که خرابه اش تا کنون با بر جای مانده قبور است زیر مردم مصر قبر را منزل ابدی خود میدانستند و تا توانسته اند آنرا محکم ساخته اند . معماران مصر قبور را مدتها بشکل بنائی جسیم و مستطیل می ساختند که سطوحی مورب داشت این قبور را مصطبه نامیده اند که مأخوذ از عربی و بمعنی نیمکت است زیرا بشکل نیمکت های عظیم سنگی بوده است . در اوایل امر قبور فراغنه نیز مصطبه ای بیش نبود منتهی بزرگتر و بی بعد بصورت بنائی چند طبقه در آمد که چند مصطبه داشت . از آن پس هرم پیدا شد با قاعده مربع و سطوح مثلث مانند . اهرام عظیم چیزه (۱) که شرح آن سبق ذکر یافت مشهورترین آثار پاینده ایست که از عهد دولت قدیم باقی مانده . در عهد دولت جدید مقابر غالباً زیر زمینی شد و در آن میان تماشائی تر از همه قبور است که نزدیک لب در وادی سلاطین قرار دارد و بجهت خود فراغنه در بدن سنگ کمانه شده است . طول دالان زیر زمینی یکی از این قبور که باطاق های مرده منتهی میشود ۲۱۵ ذرع طول داشتند . مقبره سنی اول تقریباً صد ذرع درازا دارد و شامل هشت اطاق نو در تو یا جدا و پاکانها و کفش کنهائی است که همه شاهانه ترین شده .

معابدی که خرابه اش باقی مانده تقریباً تمام از عهد دولت جدید یا دوره متاخر بر آن است . در آن موقع معبد ملث خانه خدا محسوب میشده و محوطه وسیعی داشته که خدعه و سندنه در آن میزیسته اند

(۱) - GIZEH

منزل کهنه و خدمتکاران کارخانه و انبار و سرطوبله و جایگاه حیوانات قربانی همه در داخل آن محوطه قرار داشت و از مجموع این ابنیه شهر کوچکی تشکیل میدافت شبیه به بعضی دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی. در وسط این محوطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ فرش با دردها و الهول بدانجا منتهی میشد. در مدخل معبد (PYLONE) دری بود و از دو جانب آن دو برج بزرگ بشکل هرم ناقص و مستور از صور بر جسته و کتیبه. در جلوی مدخل معبد دو میل طویل از سنگ سماق یک پارچه سر با آسمان میکشید که مسدود نامیده میشود. مجسمه های قوی هیکل فرعونى که بانی معبد بوده در مدخل معبد از دوسو گذاشته میشد. دیگر از اسباب زینت سردر معبد ستون هائی بلند بود که یرده های بیرق در نوک آن حرکت میکرد. چون از مدخل معبد میگذشتند بحیاط اندرونی وارد میشدند که دالاهائی ستون دار داشت و مراسم روحانی را در آنجا بعمل می آوردند. پس از آن تالارهای بزرگی پیدا میشد که چندین رج ستون سقف آنرا نگاه میداشت این تالارها منشأ عبارات چهل ستون گردیده است.

مراسم مهمه مذهبی درین تالارها اجرا میشده و هم در آنجا خداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظر مؤمنین تجلی مینموده است. هر چه بیشتر به اندرون معبد نزدیک میشدند از عده کسانی که حق جلو رفتن داشتند کاسته میشد و بهمین نسبت بر غلظت ظلمت میافزود تا آنکه بخلوتگاه راز میرسیدند که در آنجا هیکل خداوند آرام داشت و سیم و زر نگاری های آن پر تومی انداخت درین تالار کسی را حق دخول نبود جز کهنه عالی مقام که از «اسرار ملکوت و نسوت و دنیای دیگر» چیزی برایشان مکتوم نبود.

زیباترین خرابه های که باقی نمانده از معابد کربلا و کافس
 معابد مهم (در محال شهرت) و معابد زیرزمینی ایپسامبول (۱) (فیباپین)

دوشه لاله اولی) و معابد جزیره فیله (۲) (مخازی شاهزاده اول) میباشد. شاید خرابه های

(۱) - IPSAMBOL

(۲) - PHILA

کرنک و الا قصر عظیم ترین خرابه های دنیا باشد. چهل ستون معبد آهن در کرنک ۱۰۰ ذرع عرض و ۵۰ ذرع طول دارد چنانکه تقریباً کلیسای نوتردام دوپاری (۱) یک پارچه در آن جا میگیرد. این تالار را ۱۴۴ ستون به ۱۶ ردیف نگاه میداشته. ستونهای دوردیف اول که از سایرین بلندتر است ۲۴ ذرع ارتفاع و ۱۰ ذرع دوره داشته. قطر هر یک از آنها اندازه ستون واندنم (۲) پاریس بوده.

معبد زیر زمینی ایپسامبول نیز مانند خرابه های کرنک و الا قصر در اوان شرکت و اقتدار تب ساخته شده و بانی آن رامسس ثانی بوده. چهار مجسمه عظیم الجثه رامسس ثانی که نیست ذرع قد پا دارد و در سنگ تراشیده شده مدخل معبد را زینت میکند. تمثالهای دیگری از رامسس ثانی که بشکل اُزیریس درآمده به ستونهای تالار بزرگ زیر زمینی تکیه کرده است.

اما معابد جزیره فیله اغلب در اوان سلطه یونان و روم ساخته شده و فی دنیای سنن محکم مصر قدیم را رها نکرده است. این معابد آخرین شاهکارهای هنر نمائی مصر شمرده میشود.

هم در معابد و هم در قبور مصر مجسمه بسیاری پیدا کرده اند
 مجسمه
 که از چوب یا از سنگ و گاهی از سنگهای سخت از قبیل سقاق و غیره ساخته شده است. مردم مصر از همان بدو کار در صنعت سنگ تراشی استاد و با سر رشته شدند چنانکه هم معمار قابل و هم حجّار ماهر بودند. بسیاری از مجسمه های مصری محاسن زیبایی دارد معذلتک حالت اغلب آنها یکسان و بیجان بنظر میآید مثلاً هر کس را ساخته اند چه ایستاده و چه نشسته همیشه تمام رخ کامل بوده و دستش به بدن چسبیده. آنکه ایستاده تنه را روی نوک پا انداخته و آنکه راه میروند همیشه پای چپ را جلو داده است. این نقص از آنجا ناشی شده که چون حجّاران نیز مانند معماران سعی داشته اند در راه مذهب خدمتی کنند و آثار پاینده بسازند بیروی از هوس خود نکرده اند بلکه

(۱) - NOTRE-DAME

(۲) - VENDOME

سنتی مقدّس را که کهنه مقرر داشته بودند سر مشق قرار داده تخلف از آنرا جائز ندیده اند.

مجسمه های مصری را میتوان بدو دسته قسمت کرد: مجسمه هایی که برای زینت بوده و مجسمه هایی که بکار پس از مرگ میرفته است.

قسم اول که بکار نصب در معابد میرفته فراعنه یا خدایان را با خصوصیات خود بوضعی تقدّس آمیز مجسم میکنند. حجّار متعدّد بود که حالتی از عاوّ و احتشام یا آنها بنهد بعضی از این مجسمه ها هیكلی عظیم داشته مانند مجسمه های رامسس نانی در ایدسامبول و مجسمه های فرعون دیگری که بمجسمه های مینن (۱) معروف شده و ۲۱ فرغ قدّیا دارد.

قسم دوم را در مقابر میگذاشتند تا امثال مرده را بکار آید و باینجهت شبایلی است که گاهی از حیث تجسم و تشابه با اصل بی نظیر میباشد و یکی از معروفترین آنها مجسمه دیر نشسته میباشد که در موزه اوور جای دارد. این مجسمه از سنگ آهک و ملون برنگ قرمز تیره میباشد. برای تکمیل شباهت حجّار حدقه را از سنگ سفید ساخته و مردمک را از فلز کوهی و بوّبو را از فلز و پلک و مره را از مغزغ. مخفی ماند که این مجسمه نیز مانند بسیاری مجسمه های دیدنی دیگر از عهد دولت قدیم بیادگار مانده بنا بر این بهترین شاهکارهای حجّاری مصر در دوره قدیم بوجود آمده است.

دیوارها و ستونهای معابد و دیوارهای مقابر با اشکال نقوش و صوری مستور میشده که حجّاران یا نقاشان یا هر دو با هم برجسته و نقاشی رسم مینمودند. صور مزبور حاکی از وقایع زندگی خداوندان یا سلاطین یا خود اموات بوده و چنانکه پیش گذشت در حقّ این صور و اشکال قائل به قوه ای غیبی بوده اند.

صور حجّاری شده یا نقوش برجسته اقسامی چند دارد بدین معنی که گاه فقط

(۱) - MEMNON

طرحی در سنگ انداخته اند گاه صورت را مانند مهر اسم گود در آورده اند گاه شمایی برجسته ساخته و جزئیات صورت و لباس را کشیده اند و گاه تصاویر زائده حجاری نموده اند بلکه فقط روی سنگ منقش کرده اند. از این رو نقاشی برخلاف آنچه امروز معمول است در مصر چیز جداگانه محسوب نمیشده و فقط بکار رنگ آمیزی آثار پاینده مانند مجسمه و تصاویر و قایع زندگی میرفته است. در باب نقوش برجسته و نقاشی نیز همان حکمی که راجع بمجسمه کردیم جاریست بدین معنی که صنعتکاران در حین عمل همیشه از اصولی متابعت میکردند که از قدیم مانده بود و امروز بنظر ما خیلی غریب میآید مثلاً آنچه ساخته اند بحال نیمرخ است ولی چشمها رو برو نگاه میکنند. شانه از رو برو قرار گرفته ولی پا از پهلو نمایش داده شده. آنکه بیشتر منظور نظر بوده از حیث قد و قواره هیچ تناسبی با دیگران ندارد. از این گذشته صور يك پرده همه روی يك زمین کشیده شده و اشخاص یا اشیائی که در خارج پهلوئی یکدیگر بوده اند در نقش زیر هم قرار گرفته اند معذلتک صنعتکاران مصر چون نهایت مهارت و چیره دستی را بخرج داده ریزه کاری را از نظر محو نموده اند صور برجسته و نقوش بسیاری از خود گذاشته اند که از حیث جاننداری و شباهت کمتر نظیر دارد. رنگ آمیزی مصری خیلی تند است و جلای آن اغلب تر و تیره مانده است.

دیگر از تزیینات آثار پاینده مصر کتیبه های پیشمارهیر گلیف

خط

میباشد زیرا این خط فی الواقع جنبه زینتی دارد. اولین علائم

و اماراتی که در مصر بکار میرفته اشکالی بوده کنایه از خدایان یا سلاطین یا موجودات دیگر یا خیالی که معنای واضحی داشته است. مثلاً وقتی میخواستند گفته خدا «یا کله» سلطان را برسانند عظمی ویرا که قرقی بوده میکشیده اند. بجهت نمایندن کله «گاو» شکل آن حیوان را رسم میکردند و برای رساندن «مبارزه» صورت آدمی را که مشغول زدن است. پس از چندی مردم مصر کشف مهمی کردند باین معنی که فهمیدند لهجه بشر از اصوات معیننه ترکیب یافته تغییر

تمی پذیرد. درین موقع برای هر صوتی علامت مخصوص قرار دادند و این ابتدای اختراع خط بود.

درین خط که هیر گلیف نامیده می شود هر صوتی تصویری داشت بشکلی از اشکال و حالتی از حالات اشیاء یا حیوانات یا انسان و بدین لحاظ وضع بسیار شکلی پیدا میکرد نهایت در نوشتن طولانی میشد و در خواندن صعوبت مرمیرسانید زیرا علامت آن گاه نماینده حرفی بود و گاه مبین تقطیعی.

مردم مصر در امور جاری خویش رفته رفته علائم هیر گلیف را ساده تر کرده خط تازه ای اختراع نمودند که بزبان فرنگیها هیراتیك^(۱) نامیده میشود یعنی خط کهنه. مردم فنیقیه سهولتی در خط اخیر بکار برده الفبای خویش را از آن گرفتند. غیر از این دو خط نالی نیز در مصر رواج یافت که دِموتیک^(۲) خوانده میشود یعنی خط عامه.

مردم مصر که کارترینات را بنظر اقت انجام میدادند در صنایع جواهر سازی و حرف نیز از قبیل زرگری و جواهر سازی مقام بلندی را حائز شده اند. در مقابر مصر اشیای ظریف بسیاری از طلا و نقره مانند سینه ریز و گردن بند و دست بند و تاج و جعبه و آینه و عطردان و غیره بدست آمده که دانه نشان یا مینا کاری شده است. مهارتی که در ساخت آنها بخرج داده اند بیستنده را بشکفت میآورد و اشکالی که با آنها دادند غالباً از روی لوتوس یا پایروس برداشته اند یا سوسك را سرمشق قرار داده اند زیرا این حشره در نظر مردم مصر اسباب خوشبختی شمرده میشود. جواهرات مزبور از بس خوب از کار در آمده امروز هم مورد تقلید صنعتکاران دنیا میباشد.

بنا بر آنچه گذشت عصر در قدیم ترین عصر تاریخی دنیا صاحب اهمیت مدنیتی کامل بوده و مهم ترین خصوصیات آن اعتبار امور مذهبی و اخلاقی و مهارت معجزه آمیزی میباشد که در کلیه رشته های هنر و صنعت بمنصه ظهور رسانیده است. پایدگی تمدن مصر هم بجائی رسیده که

(۱) - HIÉRATIQUE

(۲) - DÉMOTIQUE

جز کلمه و چین هیچ مملکتی را با وی قدرت همسری نمیباشد زیرا مدت چهار هزار سال دوام یافته است.

مسلم است که تمدنی باین قدمت و با آن آثار نمایان درخشان اثر مهمی در ترقی سایر اقوام کنار بحر الروم داشته تا آنجا که میتوان گفت مصر آموزگار آنها بوده است.

یکی از مأمورین مصر جمله ذیل را از قول سلطان شام نقل میکند: «آمن قدرت خود را در تمام عالم بسط میدهد... ولی در بدو امر تنها در مصر فرمانروائی داشته. بنا بر این عمران و معرفت از آن خاک سر بر زده بقاهر و من قدم گذاشته است...»

فصل چهارم

کلمه و آشور. سلاطین بابل و نینوا

درین النهرین یعنی سواحل دجله و فرات امروز آثار تمدنی ظهور کرده است که از حیث قدمت و شکوه تقریباً همپایه تمدن مصر میباشد.

اقوامی که درین خاک سکونت داشته اند بر قایت برخاسته مدام ایجان یکدیگر افتاده کشت و کشتار بسیاری راه انداخته اند.

نخستین دولت این سرزمین را پادشاهی بابلی موسوم به حمورابی (۱) تشکیل داد که بقدرت و کیاست معروف است. بعدها شهریاران آشور قشون مهابی ترتیب داده بر تمام خاک مشرق دست یافتند. این مردم درنده ترین و خون آشام ترین فاتحین دنیا بوده اند.

I

کشف مدنیت های قدیم - مملکت و مردم

روایات قدیمه
بسط تمدن در سرزمین کلمه (سواحل دو شطّ بزرگ دجله و فرات) در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد یعنی در

(۱) - HAMMOURABI

همان اوانی صورت گرفته که مصر نیز رو بتعالی میرفته است .

تا مائه نوزدهم میلادی از تاریخ کلمنه و مملکت همسایه وی آشور باندازه مصر هم اطلاعی درست نبود . آنچه درین باب میدانستند بنهایت مختصر و منحصر بروایات نویسندگان قدیم یونان و توریه بود که بموجب آن چند نفر اسمی پیدا کرده بودند از قبیل نمرود (۱) که در شکار دستی داشته و نینوس (۲) که از آشور برخاسته و نینوا را بنا نهاد و ملکه سمیرامیس (۳) که در جنگاوری و مسافرت چیزها بوی نسبت میدادند که بعقل راست نمیآید و تزین شهر بابل را نیز باو نسبت میدادند و سارداناپال (۴) آن شاه فاسد الاخلاق که چون در نینوا محصور شد آتشی عظیم بر افروخت و با بستگان و ذخایر و نفایسی که داشت در میان شعله قرار گرفته تلف شد ولی اینها بیشتر به موضوع افسانه شباهت می یافت تا به کسانی که در تاریخ ذکرشان میآید .

اما پایتخت های این سلاطین با عز و تمکین گمان میرفت بکلی بر روی هم خوابیده و هیچ آثاری هم از خود نگذاشته است زیرا فی الواقع نه در کلمنه و نه در آشور خرابه بزرگی از آن قبیل که در مصر وجود داشت دیده نمیشد . محل آشور و بابل را بتقریب نشان میدادند ولی در آنجا جز تپه های عظیم گل رستی چیز دیگری بنظر نمی رسید .

معرفت
پیشرفتی که در مائه نوزدهم در امر حفرت یات مصر بظهور آمد
اعماء را شایق نمود که در کلمنه و آشور نیز دست بکار کاوشهایی
باحوال آشور
نظیر آن بشوند بتا (۵) نام فرانسوی در ۱۸۴۲ بسمت قنسول
رهسپار شهر موصل واقع در کنار دجله گردیده به پیدا کردن نینوا کمر بست .
چندین تپه را داد کاوش کردند و عاقبت در یکی از آنها واقع در خرساباد (۶)
مجسمه های عظیم الجثه گاو بالدار بیرون آمد .

این خرابه از نینوا نبود بلکه بقایای قصر سارگن (۷) پادشاه آشور بود که در

(۱) - NEMROD (۲) - NIXUS (۳) - SEMIRAMIS (۴) - SARDANAPALE
(۵) - BOTTA (۶) - KHORSABAD (۷) - SARGON

همسایگی نینوا قرار داشت . نقوش برجسته و مجسمه ها و قسمت نحتائی قصر بالتمام در زیر طبقه ضخیمی از خاک بخیوبی محفوظ مانده بود .

از این بعد دیگران نیز ب جستجو پرداخته از روی هر تپه ای که تصور میرفت پایتختهای قدیم در زیر آن خوابیده باشد خاک را بر گرفتند و عاقبت الامر خرابه های نینوا بدست لایارد (۱) انگلیسی بیرون آمد و کتابخانه آسور بانی پال (۲) با هزاران الواح آجری ظاهر شد . این الواح را حرفی بر کرده بود که با هر گلیف مصری بسیار متفاوت و به میخ یا زوایای سه گوشه که بجهت مختلف قرار داده باشند شباهت داشت و از اینجهت این خط را در فارسی میخی و در زبان فرانسه زاویه مانند نام نهاده اند .

این خطوط را با قلم حکاکی در گل نخشیده نوشته و بعد در کوره می پختند قبل از اکتشافات بتا و لایارد نیز خط میخی از روی کتیبه های ایرانیان قدیم معروف بود ولی خواندن آن بدرجه هیرگلیف متکل می نمود و علی الظاهر بر خود اهل خط نیز مشکل بوده زیرا کتب لغت متعددی بکار میبرده اند که در ضمن حفريات بدست آمده و راههای علمائی گردیده که در راه خواندن آن زحمت میکشیده اند . متجاوز از پنجاه سال کار میخواست تا نتیجه مطلوبه حاصل شود یعنی بالاخره در ۱۸۵۷ بسیاری از علماء که از آن جمله را لسن (۳) انگلیسی و اُپرت (۴) فرانسوی بوده اند توانستند یکی از الواح مهم آشوری را بخوانند و کاملاً ترجمه کنند . باین ترتیب بعد از علم معرفت باحوال مصر علم تازه ای تأسیس شد که معرفت باحوال آشور نام گرفت زیرا کشفیاتی که تا آنروز شده بود تنها بدره کشف تاریخ قوم آشور میخورد .

از آن بعد نیز اکتشافات تازه ای انجام گرفته مبرهن نمود که در کلبه مدنیتی وجود داشته بمراتب قدیم تر از آنکه آثارش در آشور بدست آمده بود و امروز موضوع معرفت باحوال آشور آثار قدیمه کلبه و آشور هر دو میباشد .

(۱) - LAYARD (۲) - ASSOUREANIPAL (۳) - RAWLINSON (۴) - OPPERT

خاک کلدنه و آشور دو قسمت از يك ناحیه بزرگی میباشد که اهل یونان بین النهرین نامیده اند باین نظر که در میان دو رود و رودخانه ها واقع شده .

خاک کلدنه در جنوب در قسمت سفالی دجله و فرات و آشور در شمال در قسمت وسطای دجله قرار گرفته .

فرات ۲۸۰ کیلومتر طول دارد (تقریباً سه برابر طول رود لوآر^(۱) فرانسه) و دجله ۲۰۰۰ کیلومتر .

این هر دو رود از گردنه های تنگ و گود فلات مرتفع ارمنستان سرزیر شده یکی بجناب بحر الروم و شام متوجه میشود و دیگری راه ایران را در پیش میگیرد ولی بعد راه خود را کج کرده بهم نزدیک میشوند و در دشت وسیعی تقریباً موازات یکدیگر سیر می نمایند .

دجله بر آب تر و سریع تر است ولی فرات آرام تر و کم آب تر و ساحلش پست تر میباشد . این دو رود عاقبت بهم ملحق شده شد العرب را میسازد و بخلیج فارس میریزد ولی سابقاً هر يك عصبی جدا گانه داشته است و حد فاصل بین آندو ناحیه ای مردابی بوده چنانکه حساب کرده اند از قدیمترین ازمنه کلدنه تا کنون دریا تقریباً دوپست کیلومتر عقب نشسته است .

هر سال در ماه فروردین و اردیبهشت که برفها آب می شود دجله و فرات آبی فراوان دارد و مانند نیل آبشان سرریز میشود منتهی طغیان اینها از نیل شدید تر و ناگهان تر است و بر خلاف نیل در دالانی طبیعی میریزد و بهمین جهت اغلب خسارت وارد میآورد و مردم برای استفاده از آن ناگیر شده اند که زحمتی بیشتر کشیده سد بسازند و بر عده مهر های شرب اراضی بینمایند و هر جا که اینکارها انجام نگرفته مردابهایی بر از نی های بلند کشیده شده . آب و هوا نیز سخت تر و متغیرتر از مصر است . در تابستان گرما تاب و توان شخص را میبرد ولی زمستان

(۱) - LOIRE

سرد میشود، بالخاصه در آشور که از فلات ارمنستان بادی مثل گلوله یخ بدانجا میوزد.
در اواسط و اواخر پائیز بارانهای وافر می بارد.

بین النهرین که امروز تقریباً لم یزرع افتاده سابقاً هزاران هزار
ممر نهر را نان میداده است. این خاک فی الواقع حاصلخیز است
معاش مردم وی بشرط آنکه بسزا آبیاری شود. گندم و جو خود رو بعمل
میآورد و گنجد میشد که یکساله سه حاصل میداده است. مو و انجیر و انار در باغها
قراوان و پیاز خیلی متداول بوده. درخت درین جا نیز مانند مصر بتدرت پیدا
میشده باستانیهای تخیلات که بهمه دردی میخورده شطرها و برگها ماهی بسیار
داشته. حیوانات اهلی و وحشی تقریباً نظیر حیوانات مصر بوده و مردم بخصوص
بشکار شیر و پلنگ یا گورخر و گاو میش میرفته اند.

دشتهای دجله و فرات نیز مثل وادی نین چادر نشینانی را
سکنه که در بیابانهای مجاور به بیابان گری بسر میدزدند بسوی
خود جلب نموده نخته قاپو کرده و زراعت و اداشته و در امر آبیاری خبره گردانیده
است. لکن از آنجا که بین النهرین بر خلاف مصر گوشه نیفتاده دست یافتن بر آن
از هر جانب آسان است مگر از جنوب غربی که صحرای شام از آنسو بسط میدیابد.
بنا بر این مردمی که از بدو امر درین خاک سکنی داشتند بر خلاف مصر از یک
ملت نبودند بلکه چندین قوم مختلف بوده و اغلب نیز با یکدیگر جنگ و جدال
داشته اند بعلاوه این خاک غالباً در معرض هجوم قبایل و اقوام تازه قرار گرفته
و نورسیدگان با اقوام قدیمی مخلوط شده اند. علیهذا تاریخ کلدان و آشور بیشتر
از مصر بهم ریخته و با خونریزی توأم است.

در میان این اقوام آنها که از حیث عدّه بیشتر بوده و کوس دولت غالب بنام
ایشان زده شده از بنی سام و خویشاوند نزدیک بنی حام بوده اند که در افریقای شمالی
سکنی داشتند. این مردم اغلب پرمو و ریشو بوده اند بعضی آنها (مانند مردم
آشور) بینی تیز و لبان ضخیم و سروریش مجعد داشته اند اما اقوام دیگری (مانند

قوم سومیر کلدی (که از بنی سام نبوده اند کله ای بزرگ و هندور و از ته تراشیده داشته اند و بینی برجسته ای که درست در امتداد پیشانی قرار گرفته بود . معذک همه این اقوام متوسط الخلقه و نیرومند و پرقوه بوده و گوش پیچیده داشته اند .

لباس
پوشاک مردم این مملکت پیش لباس اهالی مصر گرم تر و پررنگ تر بوده و انواعی چند داشته از قید قبا و لباده آستین کوتاه و جامه دراز سر تاسری . این لباسها را اغلب بچند رنگ

می بافتند و دست دوزی میکردند و ریشه میدادند ولی لباس اصلی شان پشمی ریشه داری بوده که در بدو امر مانند لنگ دور کمر می پیچیدند ولی بعد ها آن را بزرگتر کرده تمام بدن را می پوشیدند لکن اغلب شانند و بازوی راست را بیرون میگذاشتند . کفش مردم کلدی و آشور پاپوشی بوده که با تسمه بیا می بستند و کلاهشان دستار یا کلاه نوك نیز نمادی . زر و زبور و عطریات و روغن بزک پیش مرد و زن قریبی داشته است . مساکنشان اغلب بناهایی بوده از خشت خام مربع یا مستطیل که در قسمت فوقانی آن مهتابی مانندای ترتیب داده برجهای کوچک گنبدداری بر فراز آن میساختند . پنجره کم داشت و روشنایی اغلب از در نفوذ میکرد .

II

کلده قدیم - ملوک بابل

در تاریخ کلدی و آشور اقراض دولتی و تأسیس دولت دیگر مکرر دیده میشود .

تقسیم

تاریخ کلدی

و آشور

سلطنتی تشکیل شده چندی بزرگ میشود ولی چیزی نمیگذرد که سرنگون گردیده جای خود را بدیگری میدهد .

اقوام مختلفه هر يك چند روزی پیش حکمرانی نداشته اند . مرکز قدرت و مدنیت از جنوب اشمال رفته بدین معنی که ابتداء در کلدی بوده و بعد با آشور منتقل گردیده است .

۱ - در قدیم ترین دوره تاریخی یعنی در حدود سه هزار سال قبل از مسیح کلدی بدو ناحیه سومیر (۱) و اکد (۲) منقسم شده بود که گاه مجتمعاً در تحت

(۱) - SUMER (۲) - ACCAD

لوای واحد رفته و گاه منفرداً هر يك سیرخویس داشته اند. عده پایتختهای این دو ناحیه بیازده میرسیده و این بلاد یازده گانه همیشه بر سر حکومت مطلقه با یکدیگر در زود خورد بوده اند.

۲ - عاقبت قدرت و حشمت بابل را مسلم آمد. تقسیمات قدیمه از بین رفت و در حدود ۲۱۰۰ قبل از میلاد همورابی پادشاه بابل بر مملکت وسیعی سلطنت یافته قوانینی محکم گذاشته تأسیساتی منظم بر پا کرد.

۳ - دولت بابل در نتیجه هجومهای متوالی رو بضعف گذاشته شوکت و اقتدار در حدود ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد به ملوک آشور رسید. سناخریب (۱) و آسوریانی پال که در هائۀ هشتم و هفتم قبل از میلاد میزیسته اند و مقر سلطنتشان نینوا بوده مقتدرترین شهریاران این مملکت شمرده میشوند.

۴ - باز اقبال یکبار دیگر به کله رو کرد. نینوا خراب شد (۶۱۲) قبل از میلاد بابل پایتخت و در عهد نبوکدنزر دولتی عظیم الشان گردید ولی در ۵۳۹ قبل از میلاد بدست کوروش شهریار کشورستان ایرانی افتاد.

شومیر و آگد تقریباً پنجهزار سال پیش یعنی در حدود سه هزار سال قبل از میلاد کده هم مانند مصر مملکتی متمدن بود. این سرزمین بدو ناحیه (شومیر در جنوب و آگد در شمال) قسمت میشده و در هر يك از این دو قومی مخصوص سکنی داشتند مردم آگد از بنی سام ولی اهالی شومیر از نژادی دیگر بوده اند. معلوم نیست کدام يك از این دو قوم قبلاً در کله بساط اقامت گزیده و زود تر بتمن رسیده اند. هر دو ناحیه بلادی متعدد ساخته و شهرهایی جدا کرده آب برده بودند. در میان این بلاد یازده شهر را پایتخت سلطنتی دانسته اند که از همه معروفتر در آگد آگاده (۲) و در شومیر اور (۳) و اوروک (۴) بوده است.

ملوک این بلاد در جنگهایی که با هم میکردند گاه فایق آمده بر رقبای غالب میشدند

(۱) - SENNACHERIB

(۲) - AGADÉ

(۳) - OUR

(۴) - OUROUK

و گداه مغلوب شده ربهقه اطاعت بگردن می گرفتند و علی الظاهر درین گیرودار چندتن نیز پیدا شدند که شانی داشتند و بر تمام خاک شومیر و آگد فرمانروایی یافته اند . سازگن که پادشاه آگداه بوده و در ۲۸۵۰ سال قبل از میلاد سلطنت مینموده نامی بزرگ از خود گذاشته و در مقر خود آگداه درباری بختل و متجاوز از پنج هزار نفر آدم داشته است .

ملوک آگد و شومیر بایستی همه چکیده جنگ باشند تا بتوانند
 خاصیت
 اقتدار و سلطه خود را از دست اندازی دیگران مصون نگاه
 دولت قدیم
 دارند زیرا تا چار بودند که با فرماندهان بلاد دیگر آگد و شومیر
 یا با اقوام دیگری مانند مردم عیلام که خاکی بود در مشرق دجله در حاشیه فلات
 ایران مدام در زد و خورد باشند .

ملوک آگد و شومیر پیشوای مذهبی نیز بوده خود را قائم مقام و کاهن اعظم خداوند شهر خویش میخواندند و بیشتر دارائی خود را صرف ساختن معابد وی میکردند و تا میتوانستند عبادتگاه را بزرگ و شکیل میساختند .

در تلو (۱) مجسمه هائی از گودئا (۲) (ملکی از شومیر) پیدا کرده اند که نشسته و نقشه معبدی را که برای خداوند خود نین گیرسو (۳) ساخته روی زانو گذاشته و در خطاب بخدا میگوید : « ای خداوند گار من . ای نین گیرسو . ای خداوندی که امواج خشمناک را انجام میدزنی . ای خدائی که گفته ات میدرخشد . ای پسر آنلیل (۴) . ای رزم آزما . من میخواهم او امر ترا از جان و دل انجام بدهم . ای نین گیرسو . من معبد ترا ساختم و باشعفی هر چه تمامتر میخواهم ترا در درون آن جای بدهم . این است معبدی که چون کوهی بلند سر با آسمان کشیده و بصیت رونق و شکوه پر سطوتش در تمام مملکت پیچیده و در انظار با حشمت نین گیرسو جلوه کرده . بیا و این مدّت را بر آن بگذار و اکنون که تمام شده این افتخار را از آن دریغ مدار . » بر کتیبه نوشته شده که چون معبد را افتتاح کردند هفت روز و هفت شب جشن گرفتند و در ظرف این مدّت تساوی کامل در شهر برقرار بود چنانکه « خدمتگزار با خانم خود همسری میکرد . نوکر با خداوند گار خویش همعنان

(۱) - TELLO (۲) - GOUDÉA (۳) - NIN-GIRSOU (۴) - ENLIL

میرفت . در شهر من ضعیف با قوی پهلو به پهلو میزد و مردم بد زبان جز بکلام
خوش دهان نگشودند *

دولت
قدیم بابل
در دوره ما بعد از دوهزار و پانصد تا دوهزار سال قبل از میلاد
میان ملوک کلد و عیلام و آشور جنگهای سخت اتفاق افتاد
و مردم شومیر بکلی مضمحل شدند و از جانب مغرب جنگاورانی
از بنی سام آمده در بابل بنای دولت جدیدی را گذاشتند . بابل بمعنی « باب خدا »
است و در قدیم باندازه شهر معظم منفیس شهرت داشته و با اینکه مکرر محاصره
افتاد و بغارت رفت بز تا مدتی منادی نام خود را از دست نداد . ذکر این شهر
در افسانه ها بسیار آمده و باسرای عیش و عشرت مترادف گردیده است . بابل از
بلاد خیلی قدیم کلد نیست بلکه در ۲۷۰۰ قبل از میلاد ساخته شده و اقبالی
که بوی رو کرده در نتیجه موقع مناسب آن بود : بدین معنی که در ناحیه سفالی
فرات در محلی که این رود پیش از همجا بدجله نزدیک میشود ساخته شده و بان
ترتیب فیلیپین آشور و کلد و مصر و ارمنستان و ایران و فی الواقع سرچهار راهی
قرار داشته است . علیهذا چیزی نگذشت که بازار مهمی شد و مرکز مبادله عموم
ممالک مشرق گردید . ملوک بابل در بیست و دو هائیه قبل از میلاد توانستند شهر
خود را پایتخت سیاسی و مذهبی تمام کلد بکنند .

جمهورایی
دولت قدیم بابل در عهد سلطنت حورابی (در حدود ۲۱۰۰
قبل از میلاد) بمشهای شوکت خود رسید . این شهر باریکجا
بزور شمشیر دولتی نیرومند تشکیل داده و بکجا بدرایت و کیاست با اداره آن پرداخت .
فرانسویها حورابی را به شارلمانی تشبیه کرده اند که در جهانگیری و جهاننداری هر
دو دست داشته است .

حورابی با مردم عیلام دست بکار جنگ گردید زیرا آن مملکت قسمتی از خاک
کلد را تصاحب کرده بود و در نتیجه نه تنها دست عیلام را از کلد کوتاه کرد بلکه
آن مملکت را نیز بتصرف آورده خاک بابل را از شام تا ایران بسط داد . حورابی

چنان کرد که تمام سکنه کلدنه خدای بابل مساردوک (۱) را رب الارباب خود شناختند. حمورابی در اموری که نفع عام دارد و بر تمول مملکت می افزاید اهمای بلیغ داشت مثلاً نهر بزرگی از فرات تا خلیج فارس گذرانده اسم خود را بر آن گذاشت و بنامش یجه جنگه کلدنه چون بخوبی مشروب شد حاصل بسیاری داد چنانکه شاه در کتیبه ای چنین میگوید: «من نهر حمورابی را حفر کردم که اسباب شوکت مردم است زیرا به شومیر و آگد آب فراوان میدهد و سواحل لم بزرع خود را بمزارع و کشت زار بدل میکند و غلات را جمع میآورد و آبی بمردم شومیر و آگد میدهد که هیچوقت نخواهد خشکید.» آثار نهر بزرگ حمورابی تا امروز نیز باقی مانده است.

شهرت حمورابی بیشتر بواسطه مجموعه قوانینی میباشد که تنظیم کرده و صورتی از آن که روی تخته سنگ سیاهی نقر شده بدست آمده است. بالای تخته سنگ تصویر شمش (۲) رب النوع عدالت دیده میشود حمورابی جلوی او ایستاده و قوانین را بتلقین او ترتیب میدهد مجموعه مزبور سزاوار دقت و مطالعه است زیرا بخوبی میرساند که در آن ایام حق و عدالت را چگونه تشخیص میدادند و پایه خانواده و مالکیت و کار و تجارت و خدمت نظام را بر چه اصولی استوار نموده اند. بجهت نمونه چند فقره از متن آنرا میآوریم: «هر گناه کسی در استحکام سد خود نگاهل ورزد اگر رخنه ای پیدا شود و قریبه را آب بگیرد مقصر مأخوذ بتأدیه مقدار گندمی است که بتقسیر او از مال مردم ده تلف شده در صورتیکه قادر نباشد خود و اموالش بفروش میرسد و متضررین و جوره حاصله را فیما بین خود قسمت میکنند. هر گناه کسی مزرعه ای را بیباغبانی بسپارد که در آنجا باغی بسازد و آباد کند اگر باغبان در ظرف چهار سال باغ را مواظبت کرد سال پنجم باغ فیما بین مالک و باغبان بالتسویه قسمت میشود و مالک میتواند هر یک از دو حصه را که بخواهد بجهت خود بردارد. هر گناه کسی گاو یا خری را با جازه گرفته در صورتیکه شیری حیوان را در

(۱) - MARDUCK

(۲) - SHANASH

مزرعه بدره از کیسه مالک رفته. هرگاه پسری پدر خود را بزند دستش را خواهند برید. هرگاه کسی چشم آزاد مردی را بکند بقصاص خواهد رسید. هرگاه طیبی درباره آزاد مردی که زخم سختی برداشته بعمل یزدی توسل جوید اگر مریض را بکشد دستهایش را می برند. هرگاه معماری برای غیر خانه ای ساخت که چنانکه باید محکم نبود اگر خانه خراب شود و صاحب خانه را زیر بگیرد معمار مستحق اعدام است و اگر پسر صاحب خانه را زیر بگیرد پسر معمار کشته خواهد شد و اگر اثبات البیت تلف شود معمار ملزم است که قیمت اثباتیه را بپردازد و خانه را نیز بخرج خود بسازد. صاحب منصب و سربازی که بقشون دعوت شد و نرفت ولو اینکه دیگری را اجیر کرده بجای خود روانه نماید محکوم بمرگ است و خانه او از آن کسی خواهد بود که جای او را در قشون میگیرد...

دوانتی که شالوده آنرا همورابی ریخته بود دوست سال دوام
 هجوم
 کرد و عاقبت در نتیجه حمله اقوام کاسیت و هیتیت که از
 بختاک کلدانه
 شمال آمده بودند مضمحل گردید. قوم هیتیت در ۱۹۲۵
 بابل را گرفته بتاراج داد و سپس غنائم خود را بر داشته باسیای صغیر برگشت.
 بعد از چندین مقارن زمانی که قوم هیکس مصر را مستخر کرد قوم کاسیت بابل
 تاخته آن شهر را تصاحب نموده پایتخت خود قرار داد. اسب سواری را این قوم
 در بین النهرین معمول کرد و هم باقتضای حکم کلبی چون نیمه وحشی بود مدنیت
 مغلوب شدگان را پذیرفت.

شان ملوک کاسیت که در بابل مقام کردند بشوکت همورابی نرسید مثلاً هنگامی
 که فراغنه باسیا حمله کردند صلاح را در آن ندیدند که بر سرشام یا مصر دریفتند
 و بهتر چنان دانستند که روابط حسنه را با ایشان قائم نمایند. در الواح آجری
 مکتوبی از پانزده و چهارده مائه قبل از میلاد دیده اند که در طی آنها ملکی از
 بابل دختر فرعون را بزنی میخواست و شهریار دیگری تحف و هدایائی گرانبها
 که من جمله پنج اسب و پنج دستگاه ازابه بوده بجهت فرعون فرستاده و در ازای
 آن از فرعون «طلای زیاد» می طلبید. فیما بین کلدانه و مصر بوسیله کاروان تجارتنی
 کلان در جریان بوده است.

کشور گشایان آشور - دولت جدید کلد

ظهور
قدرت آشور
خودت دور کن»

ملک بابل در نامه خود خطاب بفرعون چنین می نوشت :

«شهریار آشور خراجگذار من است ، اگر با من دوستی هیچ عهد و پیمانی میان شما نباید رد و بدل شود ، او را از خودت دور کن»

مردم آشور فی الواقع مدتی طولانی خود را خراجگذار ملک بابل می‌شمردند و در عهد حمورابی افواج بابل در پایتخت آن خطه آشور ساخلو بودند اما رفته رفته بر قدرت ایشان می‌افزود تا روزی رسید که توانستند از ضعف کلیه رقبای خود (اقوام هیتیت و کاسیت) استفاده کرده شیرازه سلطنت بابل را از هم پاشیده ملک آنجا را غل بگردن نهاده با آشور آوردند (در حدود ۱۲۵۰ قبل از میلاد) و از آن بعد سلاطین آشور ملک الملوك مشرق زمین گردیدند .

مردم آشور که در کوهستان بسر می‌بردند بسیار قوی البدنیه بودند و پشت کار داشتند ولی خونریزی و درندگی را بر خود مخمّر کرده بودند و همان سببیت امروز هم در سرشت کردهائی که در سر زمین آشور قدیم مسکن دارند پدیدار است و قتل عامی که در عصر ما مکرر در باره ارامنه آن صفحات بوقوع پیوست نمونه ای از کشت و کشتار خونخوارانه سکنه قدیم آشور و نینوا میباشد .

بموجب روایات یونان و توریه و کتیبه ها و نقوش برجسته و اسناد و مدارک سلاطین آشور خونخوارانی مستبد و بیرحم بوده و جز جنگ بچیزی اقبال نداشته اند

قشون آشور

بدین لحاظ کشور گشایان آشور مخصوصاً در راه بسط مؤسسات جنگی بذل همت کردند چنانکه قشون آشوری بهترین قشونهای

دنیا گردید و کار تنسيق آن بدانجا رسید که نه فقط میتوانست با حریفان روبرو شده محاربه کند بلکه بغلت گرفتن خصم و هم تصرف قلاعی را که دشمن در آن حصاری میشد نیکو میدانست .

قوم آشور کسانی هستند که نخستین بار سواره نظام واقعی ترتیب دادند و فن محاصره

را کامل نمودند. پیاده نظام آشور مرگب از نیزه دار و کماندار بود که هر دو شمشیر کوتاهی نیز داشتند. سربازان قبائلی چرمین و بلند در بر میکردند یا اینکه زره می پوشیدند و شلوارشان چسبیده به بدن بود و کفشها با بند بسته میشد. مفر نوک تیزی بسر میگذاشتند و سپرهای بزرگ بدوش میکشیدند. قشون آشور يك دسته نیز پیاده نظام سبك اسلحه داشت که در حرکت چست و چابك تر بودند. این دسته جوشن نداشت و جز سپر چیزی در دست نمی گرفت. هر سپاهی سبك اسلحه مشگی برپا کرده بر میداشت که هنگام عبور از آب بکار برد. سواره نظام در بدو کار کمتر بکار میرفت ولی عاقبت اهمیت بسیاری کسب کرد. سوار بر اسبهای کوچک چابك و محکم می نشست و دو قسمت بود کماندار و نیزه دار. سوار نه تنها در جنگ شرکت میکرد بلکه بکار سرو گوش آب دادن و ناخت و ناز دور و دراز نیز میرفت. فیما بین قوای خصم تفرقه می انداخت. کشت و زرع دشمن را بیادفنا میداد و خلاصه آنکه قبل از رسیدن اصل قشون وحشت و هراس در دل مردم میکاشت. بعضی اوقات در اردو کشیها سواره نظام سربازان پیاده سبك اسلحه را ترك خود نشانده میداد و باین ترتیب چون بنقاط دور دست لشکر میکشیدند سوار خیلی بدردمیخورد و سواره نظام فرنگ امروزه نظیر این عمل را انجام میدهد. قشون آشور عراده سوار نیز داشت و در هر عراده جنگی سه نفر قرار میگرفت و همچنین یکدسته قشون که مخصوص قلاع و استحکامات بوده و بکار گرفتن بلاد میرفته است. دسته اخیر الذاکر در خندق کندن و نقب زدن عامل بوده بوسیله اسبابی که شکل هاده خوك یا فوج داشته در حصار رخنه وارد میکرد. بجهت حمله برج متحرك میساخته و برج و باروی بلاد را با انداختن تیر و سنگ سوراخ مینموده و با نردبان از دیوار بالا میرفته است.

نخستین پادشاه کشور ستان آشور تگلالات فالازار (۱) اول بود که در حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد سلطنت داشت. او قوم هیتی را مغلوب کرده قلعه کار کیش را از آنها بستند.

کشور
گشایان آشور

(۱) - TEGLAHPHIA LAZAR jer